

و اگر گو سفید یافت نشود دست است که قیمت و سطرش الصدق کند و اگر همین قافه نباشد  
که مرکب قرانی جدا کنند باز است که یک یا یک دیگر ترکیب شوند تا مفت کس بلکه مستاد کس باشد  
که بعضی از هم وصلگان و صاحبان محفل سفید را شمار است که در باب کتب عقل ناقص  
کند و هر یک از حکام الهی و کلیفی از تحالیف ترکیب را که در آن حسن آن متواتر کند و غالی از  
قافه و سید اند و از جهت بعضی از جناب الهی و برخی از رسالت پناهی مسلم سوی اعتقادی و غیر  
و بشماست اعتقاد که وی خود استحق ضایع و عیبی و عقاب سره می میانه کای کمال  
یکسند یا اینکه تحلیف کردن بی آدم را که در راههای دور و دراز مثل کلیفات شیده باشد  
در نیمه سوم خود را بر صافه برای طواف خانه که پیش از جادوی نیست و در آنجا کای میان صفا  
و مروه مثل حیوانات دونه و کای بی شکل یا سنگ ریزه و زنده و کای بی شکل یا بوسه گیر و کای  
آن بعد از عقل است و غالی از قافه و کای با اینکه در نیمه سوم حیوانات بی زبان را که نشن  
در این اوصاف غریب الهی و انش سبب آن غیر از تفاوت قلب و عقل خردی و دیگر می شود که  
و از این قیل و کبر و مناه و سخنان ایشان را تصور باید نمود پس بخاطر قاصد رسید که بجز از مصالح  
و حکمتی که درین تحالیف منطوب است و از عقل و مثل استواء می شود بمعنی بیان آن و کای دیگر  
برادران ایمانی کول شیطانی لعین بخورده و سنانین ملائین و الموم سازند پس باید دانست  
که عقل سلیم و ذهن منقسم حاکم است بر اینکه هرگاه که برمی عادی که در ما حبث کیرای و بزرگی که هیچ  
نوع قبح و عقاب ظلم را در این شایسته دارد و نباید که ملازمان و بندگان خود را با خروج حاکمان  
و نعمتهای امیدوار سازند و انما تعلت باشند به حساب مثال فرمان بزرگوار

اتفاق و ترویج و دستگیری و در کشی پس اگر چه سلوک و احسان به اعلی السویه مراعات نماید  
ظلم است چه ظلم عبارت از وضع شیئی است و در سیر وضع آن و تنگ نیست و در یکدیگر سلوک  
کردن باین مثل سلوک بیکان وضع شیئی است و در غیر وضع آن و اگر بحسب علم خود به یکان  
احسان کنی بیکان بیکان را بر ممکنان ظاهر سازد و بگوید ظلم در نفس الامر لازم نمی آید لیکن بدون  
اتمام محبت بعضی بیکان محروم داشتند و با بعضی سلوک کردن وضع است و آن بر حق بجا  
و تعالی جایز است لهذا جناب حکیم علی الاطلاق از غایت رافت و عدالت به کائنات خود مختار  
و تسلط سازد با انواع بلا و مصائب تا غریبی سعادتمند آن به بختان بر ممکنان ظاهر شود  
و ایصال احسان به بیکان و آساید آن مستحسن باشد چه رسد به دشمنان خدا و جناب خود کاف  
مومنین موجب سوء و خلط و دو تامل است که لایحقی و از اینجا است که مرقد که انسان غیره قرب و  
نزالت پیش نهاده است نه باشد ابتلائی او بشیر باشد تا خلا خلط و صبر و موجب ظهور توفیق او پیش  
خلق خدا شود پس تقلید در عبادت تسبیح باشد و شایه اخیر است حق سبحانه و تعالی و کتب و کتب  
بیشتری من الخوف و الجوع و نقص من الاکمال و الاکمال و نقص و الاموال و نقص و الاموال  
و غیر ذلک در کتاب کلینی از فضل بسیار منقول است که امام محمد باقر و بود نه که سبیه  
ترین مردمان اند و بی بلا می رانند و بعد از آن او میای ایشان و بعد از آن هرگاه از حق  
مومنین باشد و بکدام هرگاه دین و الله شد پس سایه و است که از عهد و صلحهای که تحلیف  
شرعی متضمن است ابتلا و آزار بیشتر است تا بنده طبع از عاصی متنازع شود و باین معنی است  
که اکثر عبادات عاری از لذایع نفسانی و بر نفس مار به شیل و کرده طبیعت انسانه چه اگر چنین

میبرد و مصلحت ابتلا و امتحان در آن مقصود نیستد کما موطنی در همین باب است ملاحظه  
سازید که حج و تکلیف نماز و غیره یعنی در این معنی عبادت کثیره از جناب الهی آورده و در کتاب  
کافی مسطور است که جناب امیرالمومنین علیه السلام علیه در بعضی خطبها فرمودند که حاصل مضمون  
آن اینست که جناب حق سبحانه و تعالی اگر میخواهد اینای خود را مبعوث میکرد و ایند و در میان  
ایشان میبود که جنای طلاء و کاهنا و بلاد و باهنا و تابع ایشان میشدند پندار حیوانات لیکن در  
استحسان ساطع میشد و حسب اینکه موقوف است بر ابتلا و طلع لازم میشد قاطعین حق را بر  
بتلا شوندگان و نه لایق میشدند تا بیک کسی کنند گان باهنا که بیان آورده اند و همچنین اگر کسی  
در آسمان نازل میشد و مردمان سران مسند و دی آورده و دلیل و خالص میشدند و در پیش  
ساطع میشد پس باین حق سبحانه و تعالی اینای خود را فرستاده و در میانکتهای ایشان  
درست است و محکم و ظاهر مالات ایشان صنیعت در کمال قناعت و فقر و تنگدستی  
و اگر بفرمان صاحب قوت و مال ملک میبودند که مردمان بطرف ایشان برای طمع و نفعت  
از اطراف عالم میشتافتند استیلا در میان مینانده و کسی شکبای و کرگوشی نمیکرد برای خود  
جان و طمع مال بر یکی دین را قبول میکرد پس بجان ابدان ایشان میافزید لیکن نسبت آبی قلع  
گرفت باینکه نیست پذیردن و تصدیق نمودن بکتاب آبی خورشع نمودن با و تعالی و ستاد حکم او  
شدن خاصه بندگان خالص باشد و آنها که از احوال و مضایق ایشان بیرون و مؤانده و مستدر که استخوان و طلا  
اعظمی باشد و موجب نوب و عزالت و عزیمت باشد و نه نیاحت که حق سبحانه و تعالی بزرگو  
اودم و افراد عالم خلق خود را از خود و باین نزد یک که چند اجماع یک قدر نیست در اعیان و نفع و کثرت

مهرت ندانند و نه قوت دیدن و ندانند و نه قدرت بیندن پس آن ننگه خانه خود خوانند تا  
مردمان نزدیک آن بیجاوت قیام نمایند و آن را منقر کرده اند در جایگزین آن درخت  
و سخت تر است بر سینه کستان در راه رفتن بر آن و نهوار است موضع آن است است  
و معاش مردمان در آن نهایت تنگ است و آب به شوری دست میدهند و آن موضع را  
سده میان کوه های سخت و درخت و کستان نرم چشمتهای کم آب و بیای که از یکدیگر  
و در آن آب باران کم نازل میشود و در آن زمین فری می شود و بسیار است خرابی  
و کاه و بیداران او سبب آن و قتالی سری گردنی آدم را که بطرف آن میل کرده بایند پس  
آن موضع گشت مرجع طایف که از مسافت بعیده در اینجا می آیند و با آنها دوستی می ورزند و در آن  
طی میازند و در آنجا آه و ناله گمان است و خواری نمیکند و آرزو خود را بیک گشتن می بینند  
برقه های خود را و بلیده و مو خاک آلود در آن حالی که انداخته اند پیرهنهای خود را و پس بپشت  
خود درست ساخته اند و بگویند و پیش خود را به سبب نگاه داشتن و بپشت زانها بپشت زانها  
شدید و ابتلای پیش و حق تعالی این را بپشت اسب محنت خود کرده اند و در سینه بپشت  
کرده اند و اگر میخواست موضع دیگر و خانه های خود را در میان بوستانهای خرم و بجا  
و گلشن زمین نرم و محل درختان میاد که میوه های آن پیاپی نزدیک باشند و دیات  
به هم متصل و مرغ و سبزه گشت زارهای غنای درختان و درختانی تازه و دراهمای آباد  
و دیوهای آن را از قوت مرغ و سبزه در کمال نوری میباشند لیکن در اینجا  
آن بنا ساخت ننگ را در سینه نام میکرد و در جنت مجاهد میس نمی افتاد و در جنت

استحسان کردی حق تعالی در جنبه در زمان انجمنه علی قدر البلاء را حق تعالی حاصل تر جمعه کلامه و شاک  
نیست که مضمون کلام طاعت نظام در حقیقت با بی است که چندین ابواب از آن معلوم  
شود و در آن کتب طاعت را با کلیه مبدء و می سازد و اقربانی پس باید دانست که آن سستی  
که جاری شده است از حق ابراهیم علی نبیاء علیه السلام و آن متنی است بر ابلاغی  
ابر ابراهیم پنج پسر خود را صلوات علی خاندان حق سبحانه و تعالی در است آن بان خبر داده و جایگزین  
قَالَ يَا بَنِيَّ إِنِّي أَخَذْتُ الْمَالِمْ أَتَى أَذْجُكَ فَانْظُرْ مَاذَا تَرَى قَالَ  
يَا أَبَتِ افْعَلْ مَا تُؤْمِرُ مَجِدُنِي إِنِّ شَاءَ اللَّهُ مِنَ الصَّادِقِينَ فَلَمَّا أَتَتْهُ  
الْحَبِيرُ نَادَتْهُ أَنْ يَا أَبَتِ هَؤُلَاءِ صَدَقَتْ الرُّؤْيَا إِنَّا كَذَلِكَ  
نَجْرِي الْمُحْسِنِينَ إِنَّ هَذَا لَهُوَ الْبَلَاءُ الْمُبِينُ وَكَذَلِكَ بِذُنُوبِكُمْ عَظِيمٌ  
و تفصیل آن با حال آنکه تنه و کثیری از خود به مشایخ کثیری از نجاب و علل ناسک و قیظ می رود و  
مستند حضرت صادق صلوات الله علیه مقول است که محل ولادت حضرت ابراهیم کوثر بود  
که از محله کوفه بوده است و پیش از آنجا بود و او را ابراهیم و مادر او با هم خواهر بودند و قمر لاج  
و لاج پنجمه ذکر شده بود و او را رسول خود و ابراهیم در اول طفولیت پر از فطرت بود که حق تعالی  
همه کس ابرار آن خلق کرده است تا آنکه او را خدا به بیت خود و بر کرمه و نماز و توبه کرد و آنرا  
و بعد خود را آورد و ساره و حتر خاله خود را و ساره کلمه بسیار از دنیا می کشاده و حال نبوت  
و جمیع احوال خود را با ابراهیم چشم شه و حضرت ابراهیم سعی کرد و آن احوال با صلوات آورد و کلمه  
و زرعش بسیار شد و یکدیگر در زمین کوفه حال کسی نداشتند بود چون ابراهیم تنهای میزد و



سکنت نزد او امر کرد که او را در بند کشیدند و امر کرد که حیطه ساختند و پر کرد و حیطه را اند  
سیرم و آتش را در نیزه ها زدند و بر اسیم را دور آتش انداختند تا او را بسوزانند و خود و نوشته  
تا سبط آتش فرو نشست پس شرف شدند بر حیطه که حال بر اسیم اشتباهه نمایند تاگاه  
دیدند که بر اسیم زنده رانده و بملاست در میان آتش نشسته است چون این خبر را بمرد  
دادند امر کرد که بر اسیم را از بند و او بیرون کنند و کلاه که کلاه می و عالمای خود را بر او پس  
حجت گرفت بر ایشان بر اسیم و گفت اگر کلاه را می خواهید پس اسیم میدانید که هر که در حیطه  
است و در کتاب شما صرف کرده پس مخلص را بقای منی خود بردند قاضی حکم کرد و هر که در بلاد  
و ایشان کند اینده است پس دهند چون این قصه را بمرد و نقل کردند حکم کرد که بر اسیم را از  
بلاد بیرون کنند و اموالش را بدهند و گفت که اگر در بلاد شما بینا نه دین شمار افسانه بگردان  
و ضرر بنده ای شما میرساند پس بیرون کرد و بر اسیم و لوط را از بلاد خوب و بجانب شام  
پس بر اسیم و ساره و لوطا بیرون رفتند و بر اسیم گفت ای ای اذ حَبَّتْ اِلَیَّ اَسْرَاقُیْ  
بیهودین پس بر اسیم کلاه و مال خود را ببرد داشت و با بولی ساعت و ساره را دور آنجا گذاشت  
و از غایت عجز و کت بر آن نقل زد تا آنکه در ملک نزد و بدرفت و در آن ملک شخصی بقطعه  
که او را غوره میکنند پس یکی از عشارا و که منت عشارا واده که عشارا بر اسیم را بگردان چون  
نوبت بتابوت رسید عشارا گفت که این تابوت کثافتا و پخته و در آن هست عشارا و آن را بگردان بر اسیم  
گفت هر آنچه درین تابوت است هر چه خدای صاحب کن از طلا و نقره و عشارا و آن را بگردان  
را کثافت عشارا گفت البته تابوت را بگردانیم پس عشارا بگردان تابوت را کشید و چون ساره را بگردان

که داشت مشاهده کرد از ابراهیم رسید که این زن با تو چه نسبت دارد گفت حرمت من  
و دختر خاله مست گفت چرا این را در تابوت پنهان کرده ابراهیم گفت برای خیرت کسی ندانند  
غشاک گفت نیکو دارم شما را احقیقت حال را پیش او بشناسم و من بکنم پس سولی پیش نهاد  
و شاه و حسب ای را بر من مانده باد شاه و من تابوت را پیش او بردم ابراهیم  
گفت که من از تابوت جدا می شوم مگر اینکه جانم از دستم جدا نشود چون این خبر را شنید  
امر نمود که تابوت را صید ابراهیم حاضر سازند پس چون ابراهیم صید تابوت را در دال حاضر شد  
با شاه گفت ابراهیم تابوت را بکشاید حضرت ابراهیم فرمودند که ای پادشاه درین تابوت شتر  
من و دختر خاله مست که تابوت را کشای محض سوال خود را بنویسم پس پادشاه بفرمود  
که چون حسن و جمال پادشاه را نمود دست بجانب سار و در آن کرد ابراهیم را و از کردار  
و گفت خداوند اعصم کن دست او از حرمت و دختر خاله من پس دست پادشاه خشک شد  
و خواست که بسازد پادشاه گفت یا ابراهیم که خدا تو چنین کرد ابراهیم گفت بی  
خدا من صاحب خیرت و حرام را دشمن سیدار پادشاه گفت از خدای خود بطلب  
که دست مرا بسوی من گرداند که من دیگر خیر من تو شوم ابراهیم گفت پروردگار او پیش  
با و بر کرد آن تا بگو خیر من حرمت من نشود پس خدا او مستش را با و بر کرد و این بار چون  
مطرق بسیار اتفاقا ضبط خود توانست کرد دست بسوی سار و از کردار ابراهیم از خیرت  
روی کرد و او را کرد دست پادشاه خشک شد بسیار زید پادشاه گفت خدای تو بسیار  
صاحب خیرت است و تو بسیار خیر می پس از خدای خود سوال کن که دست من بر گرداند

که بگویند چرا مرا نکند بر اینیم گفت پروردگار اگر راست میگوید دستش را باد بر گردان پس  
دستش برگشت پس چون باد شاه این احوال مشاهده کرد و حضرت ابراهیم صابتی در دل او  
افتاد و آنحضرت را بسیار تعظیم و تکریم کرد و گفت که تو اینی از آنکه متعرض حرمت تو شوم یا  
بخیری از احوال تو پس مرا که خواهی برد و لیکن مرا بپوشی تو عاصیت ابراهیم گفت انصابت  
حیثیت گفت پس خواهم که مرا رخصت دهی که گریه میخوانم و شریعی مافوقی و ندای که دارم بسیار که  
تا خدمت او بکنم چون رخصت یافت با جرم او در سماعیل بسیار بخشید پس ابراهیم بابل را  
خود و زوجه و شاه او را مشایعت کرد و از بزرگی هایت و تعظیم ابراهیم از پشت سر ابراهیم  
را و برقت پس صدای کرد و ابراهیم که بایست و پیش از شاه بسیار که تسلط یافته اند و  
او را مقدم و در روضه عقب او برود و تعظیم او بکن که او مسلط است و ناچار است از بادشاهی در  
زمین نیکو کار را بیکار پس ابراهیم ایستاد و شاه گفت که پیش نه که ندای من درین محله  
پس ای که در آن تعظیم کنم و ترا مقدم دارم و در عقب تو راه روم برای اجلال تو بادشاه  
گفت که خدای تو چنین وحی کرد و ابراهیم گفت بلی بادشاه گفت شهادت میدهم که خدایتو صاحب  
ارقی و دارا و برادر باری و حکیم است و مرا رعب کرد و دیدی در دین خود پس بادشاه ابراهیم  
و دواج کرد و ابراهیم زوجه نهاد و در اعلائی مقامات خود و دانه و لوط را و ندای شام است  
و چون دیر شد و زوجه بهم نمایند ابراهیم ابراهیم بسیار گفت که در خودی با جرم و این  
مشاهده که خدایتعالی فرمودی من گرامت نمایم که غلت من باشت پس جرم را از راه خیر و دانه  
کرد پس سماعیل بود و دین حسن بلکه صحیح حضرت امام جعفر صادق متقول است که حضرت ابراهیم



در بادیه تمام ترول فرموده و چون از برای او اسماعیل را حساب و متولد شد سارو را نعم شد و  
رود او زیرا که ابراهیم را از دهن زندی خود و آذر میکرد ابراهیم را و باب احسب و بدین  
سبب عیکن بود ابراهیم پس چون نجات کرد ابراهیم اینو افتد و بجناب مقدس انبوی  
و می رسید باو که شل زن شل استخوان کج بدو است اگر آن را بکال خود و کناری نماند  
میثوی و اگر راست کنی او را میکنند پس خدا امر کرد ابراهیم را که اسماعیل را ببرد و از زود  
پروان برد و گفت پروردگار بکدام مکان برم ایشان را فرمود که بسوی سرم سن و بجای اکل  
ایمنی گردانید و ام که هر که داخل آن شود دامن باشد و اول انقضه چین که از خلق کرده ام  
که است پس جریل بران برای او آورده و احسب و ابراهیم و اسماعیل با او آمد و بجناب که رسید  
پس ابراهیم بر محل نیکویی رسید که در آنجا دستان و خلستان و رعیت بود و رسید که ای جریل  
جریل گفت و گو کرد تا بکه رسید پس ایشان مادر موضع خانه که است و ابراهیم و اسماعیل  
باساره که فرود نیامد تا بسوی او بر کرد چون در آن مکان مسند و آمدند در آنجا و جریل  
بر روی انداخت پهن کرد و با فرزند خود در سایه آن قرار گرفت چون ابراهیم ایشان را که  
و خواست که بر کرد و بسوی ساره را بگفت که ای ابراهیم که میگویی مرا در بر منی که در آنجا  
مونسیت و ابلی و زراعتی نیست ابراهیم گفت با منی میگویی آدم که مرا امر کرده است که شما  
در اینجا بگذارم و بگشت و چون رسید و ول مل نظر کرد و بجناب اسماعیل را احسب و گفت ای  
پروردگار ما به رستی که من ساکن گردانیدم بعضی از فرزندان خود را و ادوی که در آن  
زراعتی نیست نزد خانه مقرر تو ای پروردگار ما برای اینکه ما را به رست بگردان

و انهای چند از مردم را که مایل باشند بسوی ایشان و خوش ایشان باشند در دزدی کنین  
از میوه ایشان که ایشان فکر کنند ترا پس و از شد و ابر و در آنجا ماند چون دزدانند و اسماعیل  
و آب طلبید پس ابر مضطرب شد و برخواست و در آن وادی بسوی این صفا و مرده رفت و در آنجا  
که ایادین وادی موسی هست پس اسماعیل از نظر شش غایب شد پس کوه صفا بالا رفت و در آنجا  
سرای در جانب مرده بنظر شش آمد که در آنست بجانب مرده و در آنجا رسید و آنجا که میگفتند  
حایان وی دونه اسماعیل از نظر شش غایب شد پس از خوف اسماعیل و دیدن جای رسید  
که اسماعیل را دیده چون مرده رسید آن سراب را در جانب صفا دید و بجانب صفا رفت  
پس چون رسید به آنجا که اسماعیل را ندید و دیدن تا بجای که اسماعیل را دید و همچنین گفت که  
سیان صفا و مرده و دیده چون در شوط مقسم مرده رسید نظر بسوی اسماعیل کرد و در آنجا  
دزیر پاهای او پدید آمده دست میس دوید بسوی اسماعیل و یکی برد و در آن آب جمع کرد که  
جاری شود پس این سبب آن را از هم نماند نه قیل و جرم در دزدان مجاز و وفات نمود  
آید و در پس چنان آب در کف ظاهر شد مرغان و جانوران سحر از آب جمع میشدند جرم چون  
مرغان و حیوانات اوینه داشتند که آب در آنجا بهم رسید و دست چون با آن وضع  
آمد زنی و طفل را دیدند که دزیر جستی خود را گرفته اند و آب بر آن ظاهر شد و دست از ابر  
پرسیدند که تو کشتی و مقصود این کودک چیست گفت من مادر فرزند ابراهیم خلیل السلام  
و این پسر دست خدا را مرا کرد که مرا در آنجا که او کشد حضرت میباید که اگر یک  
تنها باشم چون در نسیم بجاییم بطریق از من میرن ایشان آمد و اگر گفت ای خلیل خدا در آنجا

تو می شنید از جرم سوال میکنند که حضرت فرمائی که نزدیک باشد یا در صفت میدی ایشان  
را ابراهیم گفت بی پس ابراهیم امر من ساخت که نزدیک ایشان فرود آمد و چندی بود و از نو  
ابراهیم و اسماعیل ایشان را میسر کردند و در توبه یوم که ابراهیم بدین ایشان آمد و گفت مردم  
بایدی در و در ایشان دیدن و شده پس اسماعیل شد و نما کرد و قبله جرم مرکب از ایشان یک  
که شنید و دو کوفته با اسماعیل نشیند تا آنکه کله بسیار جرم ساخت و بان تیش میگردد تا آنکه  
اسماعیل بعد از آن رسید پس خدا امر کرد ابراهیم را که خانه کعبه را بنا کند گفت پروردگار را در انعام  
بنا کنم فرمود که در آن بقعه کعبه از برای آدم و نوح و ابراهیم و اسماعیل و اسماعیل و اسماعیل  
شد و آن در طوفان نوح باستان رفت پس خدا جبرئیل را فرستاد که خط کشید برای آدم جای خانه کعبه  
را پس خدا اینانی کعبه از برای ابراهیم از پشت فرستاد و مجرلا سود که خدا برای آدم فرستاد  
از برین میفهمد بود و بست آمدن کاوان یا شده پس ابراهیم خانه را بنا کرد و اسماعیل و اسماعیل  
از وی طولی آورد تا آنکه چند اربع جانب آسمان بلند کردند پس در اوقات کرد خدا بر من  
مجرلا سود که در آنجا نشان بود ابراهیم و اسماعیل و اسماعیل و اسماعیل که احوال در آنجا منصب شد  
و در دو کاه برای کعبه کشید یکی بجانب مشرق یکی بجانب مغرب و در یکی بجانب مغرب است  
او را مستجار میگفتند پس پرده بر روی کعبه ریخت و در میان کعبه میسود و پس خدا امر کرد ابراهیم  
و اسماعیل را که حج بکنند و جبرئیل در روز ششم نازل شد و گفت ای ابراهیم برخیز و آب برای چاه  
کن زیرا که در آن زمان زمینی و حرافات آب نبود پس در ششم ابراهیم این توبه گفت زیرا که  
مبشر است پس از این برود و شب در آنجا ماند و بعد از آن احوال را تعلیم او کرد چنانچه تعلیم او کرد

کرده بود چون ابراهیم در خانه کعبه فدا شد گفت پروردگار بگردان این موضع را شهریکند  
باشند از شهری و روزی کن ایستادن که ایمان آورده باشند بخدا و روز قیامت از پیوسته  
حضرت خرمو که مراد بهر راه است یعنی محبت ایشان را در دلهای مردم جاوده که در اطراف  
عالم بهی ایشان یابند و حاصل معنوی بعضی از خطبای که گفتی علیه السلام است در کتاب خود آورده  
این است که مرگ حضرت ابراهیم علی بنیاد علیه السلام بتلاش نبیج پیش از اسماعیل در  
خواب دیده که این کن و مقام بهر خود را در یک لحظه بجا که از خواب بیدار شد و بهر خود گفت  
که ای بهترین بندگان و ای سلاله انبیاء برستی که من در خواب دیدم که ترا قتل کنم در راه خدای  
با خود دیدن باب نوحی کن پس حضرت اسماعیل گفت ای پدر بزرگوار باخپس با خود شده و بجا  
که نشاء الله تعالی مرا در بسترش گمان خدای یافت پس وصیت میکنم و حق که در کمالی من بزرگ شو  
و خون ندین و آن شود و در وقت مرگ من کن تا دوست و پانزخم و او این خود از خون  
من بر چنین تاقان را در مهران من نه چند از طرف من تشبیه شده با و سلام برسان و پسر  
مر که از بدن من چرون آری نزد و برو که بدستی که پسر ترا حق سبحانه و تعالی داخل شست  
کرد و دید پس مرگاه و وصیت پسر ابراهیم تمام شد حضرت ابراهیم شود در بستر پسر خود  
و پهلوی او بایستد پس در آن حالت پاره گان از غایت عزن بر کرد و مجتمع شدند در زمین که گاه  
از زمین که گریستند و در شکان بر او تفریح می نمودند و حیوانات بطرف ایشان میشتاد  
و آسمان از فوق زمین را تحت بکریه و آواز نه بهت هم کردن بر فعل صیغره و تعبیه و زن بر سر  
پدر او حضرت ابراهیم و در بعضی روایات آورده شده که مرگاه حق سبحانه و تعالی صد شت

و قوت جبر حضرت ابراهیم را شایسته نمود از طاعت رجم خدا و از خدا او را که سقده بی یار  
رسیده که میزور و در سیاهی یعنی لغت از روی شایسته و بیایی و راه میرفت در سیاهی  
و نظر میکرد در بیایی و بول میکرد و سیاهی و شکل می افکند و بیایی و قبل از آن چهل سال  
در باغهای بهشت میجوید و از رجم مادر و پدر نیامده بود بلکه خدا گفت او را که بخش پس منم  
برای آنکه فدای اسمعیل گرداند و هر قرانی که در شکی گشته میشود تا در قیامت فدای اسمعیل  
در گاه که این را دوستی پس چه استیلا در دست که حق سبحانه و تعالی امر بقرآن کرده باشد بپار  
یا و کار ابتلائی عظیمی که این ابراهیم و اسمعیل را مبتلا ساخته تا مردمان این دو پیرو سوره نشانی  
در باب سبب نمودن بر بعضی آلهای سبک که این مبتلا میشود و هم از جهت نقصان مال که لازم  
تر است قویانی هم از جهت ابتلاست و هم ابتلاست از جهت تسلیم و انحال و هم نقصان صفت  
سیر کردن تمامیت از کشت که نیکو ترین طعام است و هزار اکم میر میشود و هم برای عورتها  
نرم است بزرگ و خوش و خراش که در دنیا با ایشان میرسد بر حق تعالی لازم است از جناب  
سید المرسلین من منقول است که نیکو کرده اند قزاقهای خود را که مرکب نما خورده بود  
لمصراط در حدیث موثق منقول است که این فضائل حضرت امام رضا علیه السلام سوال نمود  
از سنی قول حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله وسلم که منم فرزند و فرج جان بخش  
امام صلوات الله علیه فرموده مراد ازین دو فرج حضرت اسمعیل و حضرت عیسی علیه السلام است  
و که کیفیت فرج بودن اسمعیل پس نبوی مسند بوده که سطور شد که کیفیت عیسی علیه السلام است  
که حضرت عیسی علیه السلام که عیسی علیه السلام و دعا کرد که حق تعالی او را پسر او را که استیلا



و قدر که با خدا اگر این نعمت بر می آید حاصل کرد یکی از ایشان را قربانی کنم پس و تعالی  
ده پسر او را روزی که عبدالمطلب گفت خدا حاجت مرا در آورد اگر دهن فرماید به خود و خاکم  
پس من زنده ان خود را داخل کعبه معطر کرد و سه مرتبه بیان ایشان قرعه زد و مرتبه  
بنام عبدالمطلب رسول خدا اصل صلی الله علیه و آله که گرامی ترین اولاد بود نزد او پرون آمد پس در آن  
و خود بایستد و برنج او حاضر کرد و چون این خبر با کاتب قریش رسید جمع شدند و عبدالمطلب  
از آن اراده مما لغت کردند و زنان عبدالمطلب حاضر گردیدند و صدایشون بلند کردند  
پس عاقله و قرعه عبدالمطلب گفت ای پدر عزیز میان خود و خدا اقام کن و کشتن فرزند خود  
عبدالمطلب گفت چگونه خدا را تمام کنم که تو ای صاحب بکت خاک گفت ای پدر این  
که اداری در حرم یحیی میان آنها و فرزند خود قرعه انداز پس عبدالمطلب شتران خود را  
حاضر گردانید و سه شتر را جدا کرد و میان آنها و عبدالمطلب قرعه افکند و بنام عبدالمطلب  
پرون آمد پس ده ده یکبار و بنام عبدالمطلب پرون می آمد تا آنکه چون صد شتر رسید  
قرعه بنام شتران پرون آمد پس همه قریش صد را تشکیله کرده بای که از صدای ایشان  
برآمد پس عبدالمطلب فرمود که نامه نوبت قرعه بنام شتر پرون نیاید و دست از جعبه  
بریندارم پس مرتبه دیگر میان عبدالمطلب و صد شتر قرعه انداخته و باز قرعه برایش  
پرون آمد پس پسر و بر طالع او خواند ایشان عبدالمطلب را زید و دست عبدالمطلب کشیدند  
و پوست روی نازک نزد ایشان کشیده شد و بود از ساییدن بر زمین پس یکایک که مراد است  
بهت میگذاشتند و در نمود عبدالمطلب که شتر از او ضرورتی که در میان صد او و مرده

نفر کرده و امری از آنکه گشت منع نگردد و این از جمله استیهای عباد المطلب بود که خدا و را سلام  
باری که از بند عظمی که حق تعالی پس بستاند و بی اسماعیل و ذبیح عبد الله در گذشت است که خدا و  
بود که از صلب ایشان جناب حضرت رسالت پناه و جناب حضرت ائمه معصومین صلوات الله  
علیهم و جمیعین متولد شوند و اینها پسندیده و معتبر از امام رضا و ائمه است که چون حق تعالی  
امر کرد حضرت ابراهیم را که فرزند خود اسماعیل را قربانی کند پس ابراهیم آرزو کرد که گمش  
اموریشم بکشتن که سقده و فرزند خود را بدست خود از برای خدا قربانی میکردم تا آنکه دلم بکشتن  
غریزین پسند از آن من بردی آمد و سق میفهم سبب آن دفع درجات اهل صواب است پس  
حق تعالی بوی او وحی کرد که ای ابراهیم کسیت محبوبترین خلق بسوی تو ای ابراهیم گفت خداوند  
خلقی را یا فرمود که محبوب تر باشد بسوی من از سبب نه محمد صلی الله علیه و آله و سلم حق تعالی بگوید  
که گویا او محبوب تر است بسوی تو یا جان تو ابراهیم گفت بلکه دور از جان خود و دست و پایی  
حق تعالی فرمود که فرزند آن و محبوب تر از بسوی تو یا فرزند آن تو ابراهیم گفت نه فرزند آن دور  
خود و دست تر میدارم از فرزند آن خود پس خدا وحی کرد که یا ابراهیم کشتن فرزند آن و بدست  
و نشان او دل را همیشه و بی آریه و یا کشتن فرزند خود را بدست خود در طاعت من ابراهیم  
بلکه کشته شدن فرزند او بدست شما نشاء غیر دل ابراهیم و بی آریه پس حق تعالی فرمود که ای ابراهیم  
کردی که دعوی تو هست که از دست محمد ابراهیم فرزند او را خواهند کشت بظلم و عدوان چنان  
که سقده را کشتند پس این متوجه غیب من خواهند شد پس ابراهیم بفرموده او و کشتن بهر آدمی که  
شد پس حق تعالی ندا کرد که خدا کردم فرزند خود اسماعیل را که او را قربانی میکردی بر سر

که بر روز پنجم از آن حین و کشتن او کردی این سیب احب کرد اینم تسبیح ترین در جا  
 اهل مصایب را و این است منقح قول فی سبحانه تعالی که نماز تسبیح عظیم یعنی نماز که بمحمد و عظیم  
 اسماعیل و احادیثی که در فضیلت روز عید غدیر و بیان امامت حضرت امیرالمومنین صلوات الله  
 علیه و آله و عید دوازدهم و پنجم خواهد شد این است پیاده  
 داشت که جمعه مسم اینما عید غدیر است و احادیث بسیار در مع این روز واقع شده از جمله  
 حدیثی است که بسند معتبر از ابی بصیر مشغول است که گفت روزی در خدمت حضرت امام رضا  
 بودم و حاجت بسیار حاضر و در پیش فضیلت روز غدیر نه گور شد و بعضی از حاضران نماز  
 کردند حضرت خود ندکه پرچم اند پر انش و ریت نموده که روز غدیر در آسمان مشهور است  
 از چین و بدستی که خدا را در دوس ایلی عصری است که یک شست آن در طلعت و یک شست  
 در غروب و در آن عصر نماز قیامت است زیرا که تسبیح و صد مرتبه است زیرا که تسبیح  
 مشک و مسند است و در آن چهار مرتبه است نمری از شراب و نمری از آب و نمری از شیر  
 و نمری از عسل و در آن درختان مستند از نور سیاه و ابرمان درختان درختان خوش  
 همان مستند بنمای آنها در درختان و باغهای آن زیرا که تسبیح با نوح و نوح است  
 میکند چون روز غدیر میشود در آن عصر حاضر شوند مع اهل آسمان تسبیح و تقدیر و تلیل  
 حق تعالی میکند و آن درختان پرند میکند و در میان آن آب و وسیع و در آن  
 مشک و مسند و ملطنه و چون ملائکه جمع شوند پرند از یکت و مشک و مسند بر ایشان می  
 و درین روز خدا حضرت فاطمه را که در دست ناف آن حضرت صد تعالی و درخت طویلی بگردد

برای یکدیگر بهیچ نرسند چون آفران روزی شوند از جانب رب الاعلی ایشان پرسید  
 که بر گردید بوی درجا و مرتبای پس تحقیق که این گردید از نماان و خطا و لغزش ایشان  
 ز سالانید برای کرات محمد و علی صلوات الله علیهم این حضرت پس فرمودی پس از این امر حال  
 سعی کن که زودتر حضرت امیر المومنین علیه السلام حاضر شوی بهیچستی که خدا درین روزی امر و او را  
 مردوسن وزن موند که شصت سال ایشان را و درین روز اندک میکند از شصتسم و چهار  
 آنچه از او کرده است و راه رمضان و شصت در شب نظر و یک در کم که درین روز برادران  
 موسن بر بی برادر است با نزار در کم که در اوقات دیگر بی جهان کن درین روز برادران  
 موسن خود و شکر کردن هر مردوسن وزن موند را بخدا بگویند که اگر مردم فضیلت این روز را  
 به این چنانچه باید بر آید هر روز و مرتبه لایک بایشان مصافحه کنند و شنیده اند  
 که خدا و فضیلت این روز بسیار ایام است که جناب حضرت سید الانام بفرموده و ملاحظه  
 جناب امیر المومنین مداموسی و عقیقه و جانشین خود کرده اند چه کلام استیجاب جمیع احادیث  
 که شصت کیفیت نصیب بود آنحضرت است حضرت امیر را در آن فنی و قوت مکن نیست لهذا  
 بر یک حدیث که شصت هزار و یک است و گفتا چنانچه درین باره و القلوب حسین و مکار  
 که مردی از اصحاب در وقت وفات خدیجه بن ابی طالب علیه السلام فرمود این نزد او حاضر  
 و از احوال خلافت عقیقه اول سوال نمود و خدیجه بعد از گفتن چندی گفت که چون رسول خدا صلی الله  
 علیه و آله و سلم در جانب خداوند عالمیان مامور گشت که در میان ایشان با طواف و دوای بیرون و سایر کارها  
 که مردم را برای حج طلب نمایند چون مردم جمع شدند و جمع گردید و مناسک حج را تعلیم

نمود چون از احوال حج فارغ شد پس حیرل نازل شد و اول سوره عنکبوت را آورد که حاصل  
مضمونش این است که ما کمان یکتهد مردمان که در آنکه داشته نشوید بعد از آنکه بگویند که ما ایمان آورده  
و دیگر ایشان استخوان کرده و نه اید شده و حال اینکه بجهت که استخوان کردم با شما که پیش از ایشان  
بودند پس البته حاضر خواستید که و ایند حق تعالی که راست گویت و در و ملکیت پس سول  
صلی الله علیه و آله و سلم فرمود که ای حیرل بن از این من شده که ام است جبرئیل گفتند یا محمد حق تعالی ترا سلام  
یرساند و بیفرماید که من نمردم و پیغمبر اگر آنکه او را نکردم در و نیکه اجل بود و یک شده و یک خلیفه  
کردند و در میان است خود کسی که سرورین او را ندیده کرد و اند پس هر که اطاعت پیغمبر خود نماید  
در آنچه او نکرد و ده دست او راست است و در آنکه مخالفت او نماید در و نه دست و بجهت  
که نزدیک شده است رخصت و بسوی پروردگار تو و بهشت او و حق تعالی امر می نماید ترا که  
عصب نمایی برای است خود بعد از خود علی بن ابی طالب را پس بر سنی که دوست خلیفه تو  
خواهد است اطاعت او نماید خواه نماید و مراد نیست همین است که است تو بان استخوان  
کرده میشود و حق تعالی ترا امر می نماید که هیچ چیز را از تعلیم او نمایی و هیچ انماهای خود را  
با و بسیاری که دوست دین و من ای محمد ترا برگزیدم از میان بندهکان خود برای رسالت و او  
برگزیدم از برای اینکه وصی تو باشد پس سول خدا صلی الله علیه و آله و سلم حضرت امیر علی را صلی الله علیه و آله و سلم  
طلبید و یک شب و یک روز با او خلوت کرد و هر علم و حکمت که حق تعالی با او سپرده بود همه را  
تعلیم او نمود و از آنچه پند و نسیجی که در او بود درین باب همه را آنحضرت گفت و درین روز و در آنوقت  
عائشه بود پس مائنه گفت که بسیار طولانی شد خلوت تو با علی درین روز پس حضرت متوجه او گردید



عایشه گفت که پیرو دار من میگردانی و مرا بفرمیدی یا نه که ثایه صلاح من در آن باشد  
حضرت فرمود که راست گفتی و آن امریست که صلاحیت دارد برای یکدیگر و توفیق قبول آن یاب  
و من امر بشده ام که هیچ مردم را بوی آن امر بجز از خود و تیکه و بقیام آن امر خودم نمود  
مطلع خواستی شد عایشه گفت که رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم فرمود که من از دیگران بان اقدام  
نیام و از همان کم حضرت فرمود که ترا بفرستیم ای که حکما آن را و پنهان داری و وقتیکه حکما  
که در صورت از جمله ستمکاران خواستی بود و اگر افت کنی از جلد یا نگاران خوار می بودی  
مناسبت شد که خط نامه آن را و افتا کند در بیان پادشاه و بان میسر رسول خدا صلی الله علیه  
و سلم باو گفت که خداوند عالمیان را بفرستاده است که عمر من بقتضی شده و مرا کرده است  
را که علی را و می و خلیفه خود کرد و من چنانچه ایما می گذارم شده است او صیای خود را خلیفه گردانید  
و من اطاعت پروردگار خود بنمایم پس باید که این امر را در سویدی دل خود پنهان داری  
تا هنگامی که حق تعالی مرا حضرت دهد که این امر را اطاعت کردم پس عایشه من شده حق است  
حضرت را مطلع گردانیده بود که از روی خود می خواهد شد پس عایشه این خبر را بخصه گفت  
و اینها به پنهان خود گفت پس این امر شایع شد میان مردم بعضی از منافقین با هم گفتند  
که اگر علی خلیفه خواهد شد با ما صلوات خواهد کرد و آنچه که در خاطر خود از او از پس مسلم شود که  
که نافرمانی رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم است که ما موجب هلاکت آن حضرت کرد و ایشان چهارده نفر بودند  
و حضرت چهلین غم داشت که چون بدیدند که امیرالمومنین را با ما است نصب نماید پس  
رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم برای تقییل درین امر و سبانه روز متصل حرکت فرمود پس

در سیم جبریل آمد و فرمود: مجرب برای آنحضرت آورد یعنی الله سبحانه و تعالی او را بشان  
 برادر پنج سیکر و نه پس ظاهر کرد آن پنج را تا شود بان گردید و در و گردان بیشتر مکان بر تنیکه  
 کائنات کردیم در تو نماز اکتبه است و نمایند پس حضرت بار کرد و بر عتبت کتیب فرمود  
 که برودی داخل شود و علی اعلیٰ خود کرد و چون شب چهارم شد در حین شب جبریل بر آنحضرت  
 نازل شد و به یا ایها الرسول بلغ ما انزلنا لک من ربک آورد پس رسول خدا  
 فرمود که یا جبریل فی منی که من چنین برعت می دهم که برودی داخل می شوم و عرض کردم و لا  
 را بر حاضر و غایب جبریل گفت من تعالی از امر منهایم که فردا ولایت امیر را برودم لازم کرد آن  
 در وقتیکه فرود آمدی حضرت فرمود که چنین باشد و چنین خواهم کرد و انشاء الله تعالی پس در  
 آنوقت حضرت فرمودند که بار کردند و سیر فرمود و بعد از پنجم رسید و در خبر بر عزم نزل فرمود و بعد  
 نماز گذارد و در هر دو مردم جمع شدند پس حضرت امیر المومنین سلوات الله علیه را اعلیٰ است  
 چپ او را به سینه است گرفت و آن حضرت را بلند کرد و با او از بلند فرودی ولایت آن حضرت  
 را در میان مردم در داد و اطاعت آن حضرت را بر همه واجب کرد و ایته و امر نمود ایشان را  
 که از تملک نوزده بعد از آن حضرت ایشان را خبر داد که آنچه بگوید از جانب خداوند تعالی  
 و بایشان گفت اینست من اولی و نزدیکترین از جانبهای ایشان که گفته می باشد  
 پس فرمود که هر که گواهی اویم پس علی بر لای دست پس فرمود اللهم قال من و  
 اکمل و عاد من عاد له و اقبل من نصراء و اعدل من خذله  
 پس هر که مردم را که بان حضرت پیست کشند به آنحضرت پیست کردند و سبج یکایک ایشان

درین سخن گفتند و خلیفه اول و خلیفه ثانی همیشه رفت و آمد بکنه پس رسول خدا ایشان را  
برگذاشت چون آمدند جناب پیدالمسلین ایشان را از نواد به بیت علی بن ابی طالب  
پس ایشان گفتند که آیا این امر از جانب خدا و رسول است یا نیست گفت پس ایشان  
گذاشتند و حضرت در آن وقت در آن شب حرکت فرمود تا اگر نزد ایک بعینه  
رسید پس آن منافقان که با هم مشوره کرده بودند که بفرقه حضرت در آمدند و پیش  
رفتند و بر سر آن حقیقه ایستادند و با خود دیبا برده بودند و میان دیبا را بر سر یک گرد  
خزیده گفت که چون حضرت نزد یک حقیقه رسیدند و حار بن یا زید و طلحه و عمار را امر کرد  
که بر آن ناله را گیر و بکشند و مرا امر نمود که در عقب ناله با ششم تا آنکه بر سر آن حقیقه رسیدم  
منافقان در عقب با خود در دیبا را در زیر ناله پای رسول خدا صلوات الله علیه و الله اعلم  
پس ناله رسید و نزدیک بود که در آن وقت در آن شب از آن منافقان که در آن مکان  
باشند که بر ناله ایستادند پس خدا تعالی ناله را در آن وقت در آن مکان گفت که بخدا  
سوی کند یا رسول الله که دستهای خود را از جای خود حرکت نیندازیم و پای خود را از  
جای خود حرکت نیندازیم در حالیکه تو بر پشت من باشی پس آن منافقان نزدیک ناله  
آمدند که آن را بخند از آن پس من و حارثه بن ابی رباحه و دیگران در دایره و دایره و دایره  
بود پس آن ملعین بر گشتند و ناله شدند از آنچه تهر کرده بودند پس من کفتم یا رسول الله صلوات  
الله علیه و سلم کینده است که چنین از او نیست تو میگوئی حضرت خود را که ای خدا نیست  
و به منافقان آمد و در دنیا و آخرت من کفتم یا رسول الله چرا اینقدرستی که میگوئی که اگر

ایشان را پیاورد و حضرت فرمود که حق تعالی امر را کرده است که متعرض ایشان نشوم  
و نیز اسم بگویند آنکه دعوت کرد کردی را از قوم خود و اصحاب خود را بسوی من خود  
پس قبول دعوت او نمودند و بموت ایشان بر دشمنان غلبه کردید بعد از آن ایشان را  
کشت و کین و اگر ایشان را ای خدایه که حق تعالی بود قیامت حسبه ای ایشان  
خوبه داد و اندک نعلنی ایشان را در دنیا میداد پس مضطر خواهد کرد همیشه ایشان را  
بسوی عذاب عظیم پس گفت با رسول خدا این منافقان کیستند و یا از محاسبانند  
یا از انصار پس حضرت یک یک نام برد و نام را شنید و جا عستی را در میان نام برد و گفت  
نیستم که آنها در میان آنها باشند پس حضرت برای رفع شک من فرمود که ای خدایه  
سرالا کن و بسوی ایشان نظر کن پس چون نگاه کردم دیدم که ایشان بر عقیده استادی  
پس برق جنت و جمیع اطراف را روشن کرد و دیدم آن برق تقدیر کشت نمود که من  
کمان کردم که آفتاب طالع شده است پس بعد از آن حستم وسط بنی یاسم با نجه که آن  
حضرت بان حسبه داده بود پس اوی گفت که نام برای خدایه اینها را خدا عز و جلت  
کنند خدایه گفت بنده اسو کند که انجاعت آنها بودند فلان و فلان علی حسبه خدایه  
گفت که چون از عقبه زیر آیدیم جمع طالع شده بود حضرت از آن فرود آمد و وضو  
و دستها را محاسبه و کشید تا جمع شدند پس آن منافقان ما دیرم که از عقبه زیر آیدند  
خود را در میان مردم ننداشته پس چون جای سید المرسلین داخل شدند بعضی  
از منافقان از اصحاب عقبه و حسبه و مجتمع گردیدند و با اسم منوره نموده یک کشته شدند

متضمن اینیکه بیعت را که با امیر المومنین و خدیو رحم کردند بنگاشته و در آن نامه درج نمودند  
 که امر خلافت بعد جناب پیغمبر یکی از چهار نفر تعلق دارد و او می گفت یا خدیو که از جمله چهار  
 که نام آنها را گرفتاری می سالم است که از او کرده زنی از انصار است پس یوحنا بن هیبت که  
 بیعت علی بن ابی طالب علیه السلام را رضی شدند و بخلاف او را رضی شدند خدیو گفت که  
 غرض من آن منافقین این بود که خلافت بر علی قرار نگیرد برای حدیث که بر آنحضرت میروند و حدیثی  
 که با او داشته و جمع شده بود با حد و عداوت آنچه در دلهای او پیش بود از غوهای که او  
 رنجیده بود از ایشان در راه خدا و عزت های که در جگرهای ایشان بود پس مصاری که در حدیث  
 حدیث است از خدیو پرسید از تعلیل مضمون صحیفه خدیو گفت خبر صحیفه را اسماعیل بن  
 بن و است کرده که در آن وقت زن خدیو اول بود که گفت که با محبت جمع شده و با  
 مشوره میگردانند تا اینکه رای ایشان بر این است که اگر وقت پس ایشان امر کردند سعد بن  
 که با اتفاق ای فاسد و ایشان آن را دوست و مضمون آن صحیفه در کتب دینی  
 مفصل سطور است بحیث حرف لال حاصل مضمون آن می پردازد بسم الله الرحمن الرحیم  
 این صحیفه است که بر این اتفاق کرده اند ما جری و انصاریا انکسیت ایشان  
 که که آید از مسلمانان بعد ایشان را بعد پس در سینه که سبوت کرده اند حق سبحانه و تعالی  
 جناب محمد مصطفی صلی الله علیه و آله را بدینی که آن را پسندیده بود برای بنده کلامش  
 پس ادای رسالت نمود و آنچه که حق تبلیغ نمود بجا آورد و برای ما کامل کرد و ایندین  
 پس حق تعالی خمستیار نمود برای او دریات عالی و عظمی پس روح او را قبض نمود



لی کو جائشیں و خلیفہ مقرر کردہ باشد و اختیار خلافت را بسوی ملت گذاشت تا مگر که برای خود اصلح دانسته اختیار نمایند و مگر که خلافت این دعوی نماید و بگوید که او آنحضرت و وصی گزیده اند و خلیفہ و جائشیں خود گردانیده اند پس سخن را باطل است و همچنین هر که دعوی کند که او آنحضرت است حرف او از محل اعتبار ساقط است زیرا که آنچه بعد از پیغمبر میماند صفت است و همچنین هر که دعوی کند که او از اهل عتبات است و دعوی او ساقط است زیرا که بعد از پیغمبر نیز است و اگر کسی بگوید که او از اهل بیت است یا از نوشت این نامه اسعید بن ماسن بقای کرده ای که نام ایشان در سند این صحیفه نوشته میشود و راه قوم مال و هم حجت و احمد و رب العالمین بعد از آن آن صحیفه ملعونه را با بر صید و دادند و بسوی که منظر فرستادند و پوسته آن صحیفه را که منظر فرستادند بلیغ تانی ای ای حق انداز آنجا پرون آوردند و چون آن مناقات در مکانی مستراح خود بر نماز نشسته پیش رسول خدا آمدند و در آنوقت آنحضرت نماز فرمود و لا اله الا الله گفتند و پس روی بجنبه کرد و حضرت بر پیشانی فرمودند که بیکسرت و شلوه و حال آنکه تو کردیدی ای این این است پس حضرت این روی را برای ایشان خواند که دای بر آن کردی گفتی ای بایا بعد سستای خود پس میگویند که این از جانب خداست تا تو آنرا بخوانی پس از آنکه ایشان بت سبب آنچه میخوانند بستمای خود پس حضرت فرمود که این است که روی بکسم بچشم گفتند صحیفه نوشتند و در کعبه آنچنین اند و حق تعالی ایشان را مصلحتی دهد و امتحان نماید و هر که بعد از ایشان بیاید و جدا کند خلیفہ را از خطیب و اگر این معنی بود که حق تعالی امداد کرده است که ستم از این نکرده ام برای مصلحتی پسند که حق تعالی را و ملت ایشان است ایشان

می طلبیدم و کرومهای ایشان را میزوم خدمت گفت بعد از آنکه که او دیدم آن چند نفر از میان ایشان  
 که در آن وقت باستماع این حرف از خوف میلزیدند و بقیه احوال ایشان تغییر شده بود که جناب ایشان  
 ممکنان ظاهر کردید خدمت گفت که چون رسول خدا صلی الله علیه و آله از این سفر مراجعت نمود و منزل  
 ام سلمه نزول فرمود یکماه در خانه ام سلمه ماند و همان زمان دیگر زفت میس بعضی از ائمه و روح آنحضرت پیران  
 خود شگایت کرده و مناکشده که امید بآنکه آنحضرت چرا چنین میکند باید میفرمودند و تلمط و در  
 کینه چه اگر چنین کنید چون که آن صاحب جیاد کریم است ممکن است که بطلایض اهل بیت در منزل  
 بیرون کند پس یکی از آن دو زوجه متابع خدمت آنحضرت رفت و آنحضرت در خانه ام سلمه بود و جناب  
 صلوات الله علیه و خدمت آنحضرت بودند پس جناب پیغمبر کفایتند که ای میر و برای چه کار آمد  
 گفت که زیاد بن جناب شمار برآید که آن آدمی من چهارم از طلبت حضرت گفت که اگر این  
 حرف است می برد آن ملاقات میکردی پس حضرت که کرد ام سلمه را در دستاورد که بعد از آن در طلب  
 می شد حضرت بایشان فرمود که بشوید آنچه با شما میگویم پس دست مبارک خود استاده و دست  
 علی بن ابی طالب صلوات الله علیه و فرمود که این برادر من است و وصی و وارث من است  
 پس طاعت نماید و در هر چه شمار آید آن امر کند و از فرمانی او بکشد که بنا بر آنی او پاک میشود  
 پس حضرت امیر المؤمنین فرمود که یا علی این زمان اتو سفارشش میکنم بخاری ایشان بکن و غرض  
 ایشان بکش ما و ام و اطاعت تو نمایند و از فرمانی که ده ایشان را در کن پس حضرت میر حسن  
 نمودند که حضرت نه آن تا نفس القل میباشند و در امر دین سستی و در این بیکت حضرت فرمودند  
 که ما کن بایشان که اطاعت و فرمانبرداری تو کشته نموده و لایقان را طلاق ده پس آن آنحضرت

بر ساحت شده که یک زن که او گفت یا رسول الله ما کرنا فوائده که در پی من درین امر مثال نمودم  
حضرت فرمود نه چنین است بگویم شش زن با فوائدی من نمود و در بیاب هم مخالفت من کرد  
که در پی من خوانی رفت رسیده و ملائمه از آنجا که کن ترا و آنجا بیکدام و چنین فرود و ترا  
فرخواستند گرفت و در راه میگردید و ای وقت مکان آب بود بر سر راه و نوشید و فرخواستند که در راه  
بریت که البته در وقت خواستد پس حضرت همه از روح و مرضی کرد و ایند که بجانهای خود و نه  
بعد از آن جناب بیدار سلیم و جمع کرد و بسیاری از ساقین را که در آن اخل بودند اصحاب صحیفه  
اصحاب قصب و جلاینا پناه چنان بود پس اسامه ابرویشان ایر کرد و ایند و فرمود که بنگاه  
نظام برای جبار و نه ایشان عرض نمود که کانه از سفر مراجعت نموده ایم چند رحلت  
نیمه سیم حضرت ایشان را رحلت چند روز داد و ولیمه سفر ایشان کرده و فرمود که از پی  
پیرون و نه و اینها را یک سوختی فرود آورد و اسامه اینجا انتظار یکشید و بعضی از ایشان  
که در پیشه بودند غمی شوند و عرض جناب رسول مدین بود که ایند از ساقین مالی خود و در  
خلافت بعد از آنحضرت بخوبی برای جناب امیر علیه السلام استقر کرد و حضرت برای همین  
و اینها را بر قن غریب و تکریم منمود و لیکن از آنجا که پیش تقدیر تمبر اچاره نیست قبل از این  
که ساقین از پیشه و در نشوند آنحضرت را پیما می شدید و ما من شد ساقین چون  
بر مرض آنحضرت مطلع شدند و رباب رقت زیاد تر تغلل نمودند حضرت درین مرض سعد بن  
عباده را که همیشه رانده نگذا آنحضرت بود و این سند را فرمود که مرا از آنجا که در راه  
مانده باشد پیرون کرده بشکرا ما معین سازد و با ما که بگوید که در همان ساعت با کند

و دیگر وقت تجا پر سعید بن جواد حسب الامر عمل نموده با سار کشت عین ساعت با کن  
 تا حضرت به آنکه موافق فرموده او عمل نمودی چنان اسامه بار کرد این سندر آمده بخیریت  
 حضرت عرض نمود که انقوم روزه شده حضرت بعلم نبوت فرمود که اینها بخیریت  
 پس بعضی از منافقین اسامه گفتند که در توفیق پیش رغن صلاح نیست مرض حضرت  
 غالب شده سبب امری چند در مدینه بعد ما حادث شود که باز صلاح آن ممکن باشد  
 پس در همین جا توقف نمایم تا پسینم که حضرت بکجا فرستاد پس بعضی از اهل حضرت  
 صیب پیش پر خود فرستاد که مرض بسیار بر جاب نبوی غالب شده دیدی نه نیست  
 که باشد خود را در نبوت یار رسانید پس صیب پیش اسامه رفته آنها را احوال نموده گفت که در  
 را باز نیست که حضرت را تنها گذاریم مرا حضرت ده بامدینه برویم پس حضرت شده و در شب  
 مدینه کرد پس چون حضرت را آفاقه شد فرمود که اسب عظیمم داخل مدینه کردید حاضرین گمشد  
 که آن شتر عظیمم که است حضرت فرمودند که بعضی از مردمان لشکر اسامه تا زمانی که کرده  
 داخل شده شدند پس بر تریکفت که روزه کنند پیش اسامه را و همراهی کنند با آن لشکر و  
 گفت که کسی که تخلف کند از آن پویشند، تمامند کسی که از آن سلام شکریت  
 از آن لشکر اسامه و در میان آنها و همراه بودن خلیفه اول خلیفه ثانی و تخلف نمودن آنها  
 از آن لشکریت بلکه علمای اهل سنت و جماعت و علمای شیعه همه در میان متفق نه غایت الامر  
 اینکه علمای اهل سنت از غایت حسن عقیده که بحدیث تمیز دارند میگویند که تخلف نمودن  
 از آن بسبب غایت الفت بوده بلکه در روز آن شب که نزد اهل مدینه شد بلال از آن گشت

بر سر دروازه جناب حضرت آمد تا اعلام کنند که حضرت را در وقت نماز پس بعضی از  
زوار و جماعت حضرت پدید خود را بی نهایت صیقل کشته فرستادند که مرض حضرت شدید است  
و روز قریب بمردم نماز بکنند که این نماز بجا آورده اند و پس طایفه اول آمد و گفت که امروز  
جناب عیالت ماب فرموده اند که با مردم نماز کنیم شخصی از اصحاب حضرت گفت که این پیام  
است که رسانیده و تو که در لشکر ما بودی بخدا سوگند که کمان ندارم که کسی از نزد حضرت  
فرستاده باشد پس لعل مردم را اندا کرد که صبر کنند تا من از حضرت بول و رحمت بگیرم  
پس آمد و در آن محکم گوید که آنحضرت صدام نشینند و فرستاده بودند که خبر گیر چون منزل  
این عباس از آمدن خانه برای خبر سر دروازه آمد بلال گفت که طایفه اول بجای رسیده  
اند اما دینار و میکوم که آنحضرت او را فرستاده اند پس چون جناب حضرت بصفت  
بمال مطلع گردیدند فرمودند که هر چه سینه دارند و بر سینه مسجد سخن آید و آنکه جانم درست  
قدرت دوست که بر اسلام نازل شد علیه عظیمی پس حضرت از خانه بیرون آمدند و در میان  
یک دست بروکش علی و دست دیگر بدوش فضل بن عباس پای خود را بر زمین  
انگشت مستقیم یار داخل مسجد گردید و در محراب رفته نشسته نماز کردند و چون حضرت  
ضعیف بود احدی کمربندش بر زمین نینداختند و حضرت را مردم میبایند پس چون حضرت از آنجا  
خارج شدند در باصحاب کرده فرمودند که ای مردمان تعجب نکنند که روی که من پیش  
آمد کردم که با ما به جانب شام روند و ایشان از امر من تخلف ننموده بدین سبب که در  
پس حضرت فرمودند که مر لیلای بیکر کنید پس دست حضرت را گرفتند و فرمودند تا آنکه بایاید



نیم شست و هفتاد و نه تنی او را نمود و فرمود که ایها الناس بهر کسی که آید دست بوی آن  
را ببرد و کارش چنانچه خواهد بود آن باید رفت بهر سنی که شمار گذاریم جدا راست  
و روشن و چنان واضح گردانیم برای شما این که پیش از آمدن و در سخن شدن پس از آن  
بگفت بعد از این چنانچه اختلاف کرده بنی اسرائیل ایها الناس طاعت می کردم بر شما که چنانچه  
که طاعت کرده اند است قرآن و حسرت می کردم که چنانچه که قرآن حسرت می کردم که در آینده و بهر  
در میان شما و چنانچه بزرگ بگذارد که آن متمسک باشید و دست از آنها بدارید  
که در صورت هر که گواه نخواهد شد آن دو چهره کتاب خدا و عزت اهل بیت من اند و این دو  
چهره از یکدیگر جدا نمیشوند تا بر عرض کوشش و در دوشون پس در آنجا سوال فرمایید که هر چه  
که چگونه بعد از این رعایت ایشان کرده و بهر سنی که بر عرض غایتی اند صاحب من در دوش  
آنها را طاعت و رخصت کرد پس آنها خواهند گفت که من طاعت و غلام پس در جواب  
ایشان فرمایم گفت که شما ایها الناس لیکن بعد از این منزه بشدید و از این منزه  
پس دوری و محبت خداوند یکی غدا بآتی بر شماست پس حضرت از بنزیر بر آمد و بجز طاعت  
خود را محبت نمود و یار داشت که بعضی از عوام را سبب تنگی که بعضی از عوام را سبب  
بشود و بیکدیگر مرگانه بجا بسید المرسلین صلی الله علیه و آله و در غرض علی و خلافت جانش  
امیر المؤمنین صلوات الله علیه کرده باشند چنانچه از علم متعالی است پس بعد از این برای  
همه در وقت وفات و اوقات و قسطین اطلب کردن تا وصی برای خود تعیین نمایند  
پس بیاید دانست که هرگاه و نگوی باشد که سر کرده ها

السلوک همه منافق باشند و ظاهر آنها خلاف باطن آنها باشد و استکمال آن من کرده باشد  
برای خوف و طمع اینکه خود بعد او ریاست کنند و عین علم است که باشد با آنچه که آنها در دل داشته  
باشد من وجود این اگر خواهد که یکی از استبرای خود را جانشین خود کرده اندک نیست که ممکن  
و مصلحت مقتضی این است که این امر را بکرات و مراتب در مجمع عام باید تفریح میفرمود و باشد  
تا شاید قهر رفته در آنها مستقر گردد و در شک نیست که جناب سید المرسلین ص را علم حاصل بود و بعد  
اکثر اصحاب و خلاف آنها که سر کرده بودند و هرگاه جناب آنحضرت تفریح بکنایه استعاری نمود  
بر جانشین بودن حضرت امیرالمومنین صلوات الله علیه خلاف آنها در محراب بیعت نصیب  
میرسید بودند تا آنکه اوقات بعد نفس عزیزم تفریح با است حضرت امیر سید و نه سید  
که در وقت وفات هم در محراب بنویسند تا آن نوشته برای حضرت امیر شکر باشد لیکن بیجا  
کنند و شکر که حق بر گزیده و این نافرمانیهای ایشان را آنحضرت بخوبی میدانستند  
حق تعالی آنحضرت را بچه از ظلم و ستم که بآل الهاء آنحضرت کرده اند عذر حسنه داده بودند  
لیکن تمام حجت و شهادت غیبی بران منافقین مقتضی این بود که چنین تفریحات  
ندان حضرت بطور آیه چنانچه بسند معتبر از ابن عباس روایت کرد و زنی حضرت پیدایا بمبئی  
صاحب در مسجد نشسته بودند که ناگاه حضرت امام حسن علیه السلام در آمد و چون نظر مبارک  
سید عالم بر او افتاد و پیار کر سیت و فرمود که ای فانی بسوی من ای زنده لبسته آن نشان  
را بر تو می خواند شاید چون فانی شد حضرت سید الشهدا غم در راتمه چون نظر حضرت بر روی  
امام حسین افتاد قطرات عبرت از رویه پدید آمد و گفت ای زنده ای زنده ای زنده ای زنده ای زنده

سن پادوان امام مظلوم بزرگوار خود شایسته بیدارمانی جناب فاطمه علیها السلام  
شریف آورد چون حضرت رسالت را بنظر روی افتاد بی اختیار گریه عاز گردید و جناب  
در مقابل خود شایسته چون فاطمه بر آمد حضرت میداد و میافزود و سجده در آمد چون بجناب ایام شکست  
حسرت از دیده مبارک بارید و گفت ای پسر من نزدیک من آئی آن سرور را در پیروی  
راست خود شایسته صاحب گشتند ای پسر عالم سبب چه بود که مرکب زین بخش عصمت و طهارت  
که دیدی بگریستی پسر عالم فرمود که بحق خداوندی که مرا با هستی بخلق فرستاده که ما درین جهان  
با ککرای ترین خلق خدایم و خدا را خلق ندانم اگر بی تربیت اعلی بن بلی طالب مایس او بر داشتند  
صاحب مخلص است است بعد از من دوست بود و دوست من است و دشمن او دشمن  
من است سبب گریستن بر این جناب این بود که میدانم که بعد از من است من جای کار باوی  
خدا نمائید و بی یار و نصار و همی از اشتهار گرفتار کرد و دوستند از است محنتها و اورد  
و او با مایس صبر نماید و پیوسته آنچه شتر طاعت با نند بجا آورد تا آنکه به بخت ترین است من خسته  
بر فرق مبارک که درین مبارکش از خون سرخ کنین شود و او درین حال خدا را طاعت نماید  
و فاطمه پس از سیئه زبان عالیان است و او پاره تن من است و زودیه من و دین  
و جان منست و او در وقت عبادت طایفه مفت آسمان را در پیشانی دهد چنانچه که اکابر  
آسمان زمین را پس حضرت رسالت اب سلی علیه و آله فرمود که چون بگذاشت خود را  
و بزم بر یکپسی و غریبی و بگذار خود را گریستم و بران صفتها که از جناب کاران است با و خواهد  
و زود باشد که در غایت او که بیت الشرف و غایت و کرم است بیدار و غماری در آیند و بمانند

حرمت او نمایند و هیچ از او شرم ندارند و چیزی را که خدا با او داده از او باز نماند و او را از  
بزرگ او منع نمایند و از هر طرف که نظر کنند یاری یابد که دور یاری کند و نه دل سزایی که  
در او شرم خوار ی نماید ولی همان این است پاس حرمت او نه دارند و دوست یار کند که با آنها  
با همه او و سپاس بفرماید و از سر و چند آنکه تضرع و زاری کند سپاس او یاری کند و دوست یار  
بعد از من بخون و در خاک و کرب و غمناک کرد و زاری و ناله و میفریاید تا کای قطعی  
در جی او آید و در راه یا نشو و دل به غم بکشد و زاری صحت بر آن ظاهر کند و از آتش خفت از کای  
بغض او متسلل کرد و چون سبب کوشش و در او از طلاوت و در آن هر که در غار تنه میزدند نشو  
از اندر تبالد و از آن وقت و دولت زمان پدر بزرگوار کند بزرگت و خوار ی خود نکند  
پس به عالم فرمود که امام حسن صلوات الله علیه پس او فرزند پندیده است و روشنی دهد  
در سر و دل من است چون بر حال او نظر کردم تمامی که بعد از من بروی خواست که در عالم  
و در غم بر یکسی و غریبی و مغلوی او که شتم زیرا که بعد از من جماعتی از دست من او را غیب دانی  
و در میان دشمنان جا کار بگذارد و پوسته و پوسته و شفت و خدا باشد تا آنکه او را بر شتر  
گشت و در میان زمین و صیت او زاری نمایند و امام حسین علیه السلام پس او فرزند  
و انیس دل شتمن است چون آن و چشم خود را دیدم بر یکسی و در راه کی او شتم  
زیرا که بختان این است قصد کشن او کند و او بدید آید پناه بگرم مسترم در وضع کم سن آید  
و او را افق نه دهند و هیچ وصیت مرا از حق او می ندارند و شرم او شرم من نمایند و کار او  
بر او تنگ کند پس من در خواب و در هر یکم و سرور را بر سر خود که نرم و او را امر غایب که از او شتر

من رحلت نیاید و او را بشارت دهم که جفا کاران است از تنبیه خواهند کرد و سعادت  
شهادت خدای سید پس آن بزرگوار من بپیشم کرایان دول بریان از فرشت و مظهر من  
نمایند زمین که بلا محنت و عذاب و قتل شهیدان ال عباد و او را و چنین نزار به بخت زینت  
تبع بروی او بکشند که روی از مسلمانان او را یاری کند که بهترین شهیدان است من بپیش  
دور از قیامت او را آنکه در میان کینه و ترسان کند و چون این غرض بدست من رسید  
رویا من تیغ بر کوی مبارکش که از خدا و اسطیق که مستقیم هر چند حضرت رسول الله صلی  
و آله این از خود و امی هر دو در سینه پروردگار کشید و بنفوذ در کسیت در روی بسوی آسمان کرد  
و گفت یا خدا یا شکایت میکنم تا پوز این که دستم کاران باطل میسر شد و بجز طاهر و  
مرجعت فرمود تا پوز خالق را عادت نبوی که شکر و بزم شک و بکار و از من آن و کرد  
در عهد نور و محراب استخوانه جناب حق سبحانه و تعالی میسر باید و آنکه هُوَ  
أَخْلَقَ وَأَبْصَرَ یعنی برستی که جناب باری نه کان خود را در چشم می آورد  
و در کرب می اندازد و باید دانست که ضحک عبارت از استیلا و حرکت آمدن مصلاب  
و احصاب در استیلا بر وجه مخصوص سبب سرور و یکبارض میشود نفس انسانی را بتأثر و من  
امیر که پس عیب و خلقت با خدا و بجا بارت از جریان است که سبب یکبارض قلب شود  
پس روح تعالی ندیده مسطوره این است که او تعالی سبب ضحک و کرب را خلق می کند  
و این در محاورات شایع است یَقَالُ قَالَ قَالَ أَخْلَقَ خَلْقًا مَعْنَى مَا يَكُونُ قَوْلُ تَعَالَى قَالِي  
ضحک و کرب است تا لازم آید که او تعالی مطلق فعل عباد باشد چنانکه استعاره آن مطلق باشد چنانکه

و از نیاحت که حق تعالی بفرموده که بکار خود قلیضت کواقلید و لیضکوا  
 کثیر است مانند ساحت بطرف نه کان خود و نیز به سبب بعضی امور جهان شری و در وادار  
 سبب دنیا قیچ باشد و ضرورت نیست از آنکه یک کمالیج احیاناً محو باشد و فی مبی که حق  
 و تعالی محسوس است و اسرار غنی در نه کان خود برای یک یک از امور محسوس مثل خوردن و  
 نشاندن و دیدن و شنیدن و سوزید و سوزید بعضی اهل در کرب و دیدن و شنیدن حرام  
 مثل خوردن نمی خورم و نوشیدن شراب و غیره و دیدن محرم و شنیدن غنا و توانا محرم و  
 اداب کلام اگر این اسباب با محسوس من در محسوس باشد و در محسوس باشد و محسوس باشد  
 و در محسوس و در محسوس که خطاب و تواب و توبه است بر آن تصور باشد که لا یغنی و مرکا که این  
 راستی پس باید است که محسوس محسوس است یکی آنکه ماری شود سبب محرم و توبه که  
 دفع آن ممکن نباشد و این قسم باید که از محسوس محسوس است که در محسوس شود انسان در بر آن محسوس  
 نیست و آنکه که میگوید نفس الاله و سعه دوم که از انسان سبب نای برور  
 صادر شود و از اختیار او برزود و شک نیست که کثرت آن نهایت مذموم است چه معلوم است  
 که در چنین محسوس سبب غفلت و غور استی می شود و اگر بحوال خود و کنان مطلع باشد  
 و در محسوس و در محسوس باشد و در محسوس باشد و در محسوس باشد و در محسوس باشد  
 بسیار و در محسوس چنین محسوس و در محسوس و در محسوس و در محسوس و در محسوس  
 که فرمودند کثرت المحسوسات یک حبیب و الوجود هم در محسوسات مقول  
 است که سوزد که حضرت و در محسوسات گفت که ای فرزند منار خنده یا کن

که بسیاری خنده آوی را در قیامت یقین کرده اند و در حدیث دیگر فرموده که کسی که پشیمان است  
که باعث غضب خدا می شود و خواب که در خوابان پشیمانی و عذیبان همیشه بخت و آسیر  
چیزی خوردن و نه حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم که عیب در کار کسی که یقین آفتل جنم دارد  
چرا بخندد و فرموده بسیار که خنده و ادا فرموده بسیار باشد از روی لب و طرب و در پیش  
کریم او بسیار باشد و چه بسیار که گریه و بر خاک نشین میاید باشد از خوف و عذاب الهی و در بهشت  
سرود خنده او فرودان باشد و فرمود که خنده و سهل و قسم بود که صد از ان طایفه می باشد  
باغی از صفا که شده ایشان سخن می گویند و در خنده و پشیمانی فرمود که ای گروه  
کسی از شما که طول عمر را در امور مباحه باشد و در حال عیش و شادی باشد پس باید که بغیر از این  
و از بهشت شدن قیامت حیرت کرد و در آن ایام که می گذشت و جمیع لذتهاست و حضرت صادق علیه السلام  
استطیع فرمود که بسیاری خنده ایمان را یکبار از چنانچه اب نیک میگذرد و فرمود که در حال  
است خندیدن بل بخت کرد و میفرمود که و در آن خود را به خنده کشاد و حال اینکه کارهای سبک است  
کرد و این خندیش را بشنود که یکبار خند بآبی و فرمود که قهقهه از شیطاست و ازین قبل دیگر احادیث  
در پیاب آورده شده و از این طایفه می شود که چه بسیار میگویند بعضی از جوانان خلعت تنگ را که اکثر  
اوقات مزه کوی و مزه خنده و همتای پیاده می کنند و این را امارت شده و بی و کشاکش  
پیدا شده و یکبار خلاف این سلوک نماید او را از جمله مرده و لان خندان و غافل اند از اینکه در حقیقت  
ایشان خود از مرده و دانسته که ایام خدا غافل اند و عمر عزیز خود را در چنین شغل اطل میسر می نمایند که  
انسان مرا به مقتضای بهریت خنده که از حق سبحانه و تعالی طلب امرش کند و گوید اللهم



لا یغنی یعنی خداوند امر او نمیشد و اما ما قسم سیم ضحک گفته بر تبه فقهه باشد بلکه از قسم باز آید  
 زلفان به خط خود در محل تعجب باشد و موجب کسر خال بر برادر مومن باشد و با واط باشد پس علی سر  
 داشت که باکی در آن نیست بلکه مرکا بار آوده خوش کردن برادر مومن و مثل آن باشد مستحب  
 چنانچه از حضرت امام موسی کاظم علیه السلام منقول است که حضرت یحیی بن زکریا علیه السلام میگفت  
 و حضرت عیسی کا میگفت و کا به خنجر و پنجه عیسی میگفت بهت برادر پنجه یحیی میگفت از مومن علامه  
 منقول است که بخدمت حضرت امام رضا علیه السلام عرض نمودم که کا دست که شخصی در جاش  
 حاضر است که خارج میگردد و خنده میکند فرمود که باکی نیست تا بغض نرشد بعد از آن فرمود که کا  
 بود که بخدمت رسول صلعم می آمد و هر چه می آورد و میگفت که یا رسول الله قیمت پیر را بدو یعنی قسم فرما  
 و حضرت ازین حرف و سجده و قبی که آنحضرت را نمی رسید و میفرمود که عرابی که است کاش می  
 در مار میخندد و منقول است که روزی پرهیزی از اصحاب خدمت جناب سید المرسلین صلی الله علیه و آله  
 آمد و عرض نمود که حق من و ما کن که بهت دوم آنحضرت بر سیل مطایفه فرمودند که یون نبشت  
 نیز فرزند این سخن کرد یا خانه ها و جناب از آن قیالی که از دست باده فرمود خندیده فرمود که ترا  
 و یکو چون کنند و نبشت بر نه با پنجه خندیده از پنجه خلق حمیده و در تربیت مستحسن است  
 لیکن اینقدر باید دانست که این در صورتیست که ایام مصایب اهل بیت و مقتول شدن جوانان  
 بنی هاشم مثل ایام عاشورا باشد و الا در صورت اولی آنست که مرگد که تو انداخته خود را  
 خندیدن باز دارد و مصایب جناب اهل بیت پر دانه انصاف نباشد که در مصیبت های خود اندر  
 آید و در ایام غم اندین در خندیدن سرزنش چنانچه در بعضی احادیث وارد شده که جناب مصوم فرما

که شده است که در مجلس ملکین باشد و در تادیقات باشد و در صورتی که در مجلس  
مجلس شری در آن نیست و در مجلس ملکین که برای فوت امری باشد شروع باشد شک نیست که آن  
مجلس است و حتی اگر آن را از آن است که خود را از آن باز دارد و اما در غیر این صورت پس اگر کسی  
امری فوت می باشد که مثل عدم خا و غیره پس اولی آنست که در آن نماز و اذان نماید و بگوید  
مرغایت برای ما صلح می بود الله من الله ان و برای او در می نهد می کرد از جناب امام رضا علیه السلام  
منقول است که ابی جعفر بن یونس فرمود که کمان یک و در حق تعالی پس بگو که الله تعالی  
که من برافق کمان بنده سلوک بکنم اگر من کمان یکم در بیکی پیش می آیم و اگر کمان برافق  
به جایی پیش می آیم و اگر بنودن برای مردن عزیزان و دوستان پس نظر آنست که در آن یکی با  
بلکه مستحب باشد از جناب صادق صلوات الله علیه منقول است که دوستی که پیر جناب علیه السلام  
صلی الله علیه و آله بر کسیم بر خدا صلوات الله علیه و وفات کرد آنحضرت فرمود که ای ابراهیم بار تو را  
شدیم و در سستی که با من از حضرت کمان دل عزن بکنند و در چشم انگ جاریست و بگویم که  
که موجب نخواستن حق تعالی باشد و هم از جناب صادق صلوات الله علیه منقول است  
که وقتی که خبر رسیدند که جعفر طیار و خبر وفات زید بن عاصم بحضرت رسول الله علیه و آله  
رسید هرگاه در خانه داخل میشدند که بسیار می کردند و می فرمودند این مرد و کسان که این خبر  
نیز در سستی من بودند پس مرد و زنیان هستند و کتاب پنج ابلاغه و کتب  
منقول است که در ذری جناب امیرالمومنین صلوات الله علیه در شهر کوفه بر سر یکی که خبر  
برو خواهر داده جناب آن حضرت را برای آنحضرت نصب نموده بود و ابتداء خطبه فرمود

و در حالت آنحضرت پیرانی از آنکه بودند و پیران همیشه آن حضرت از هر یک از اینها  
و در پاهای مبارک آنحضرت هم حسن از هر یک خوابا بود و پیشانی چاب آنحضرت از کثرت بخواب  
شکل آنای شریف و پس آنحضرت خطبه طبع است از خود و آن بهاء و کتاب مسطور  
بعد از آن فرمودند که به دستیک ای مردمان من بشما و عطا و بخششهای که از من که اینها است  
مردمان این بیعت کردند و من بشما چیزی را که او بسیار بر جای میماند و تا زیاد خط  
شمارا و دویسم نمودم لیکن شما را توغیر نشد که از بابیه عداالت بر سر خط مستقیم بود تا  
و شما چشم و آری که غیر من برای شما امام و پیشوا باشد و یقین دارند که که رو بیا کرد پشت  
با حضرت میکند و هر که پشت بدینا کرد و در با حضرت میکند و غم و دست کردند که آن اجبار که  
و بیار ملت نمایند و دنیای فانی را بر عرض آنحضرت باقی ترک نمیکند و چه ضرر میرساند برادران  
که در جنگ معین نمیشدند که امر و دین دنیا برای خوردن غم و غصه نمائند و  
دست معنیدین زمانه غرت ناگوار تر کردات نمیشدند بعد از او کند که رسیدند بهمت خدا  
و حق تعالی مردایشان را با ایشان عطا نمود و فرود آورد ایشان را و جایی که  
است و در دو سجده و در آن خونی نیست بعد از آن بر سیل ناست فرمودند که بجا رفتند برادران  
که بر جاده حق مستقیم بودند و که شد بطریق حق بجا است محاربا سوگاست بن الهان  
و بجا است نور و شهادتین و بجا اند و برادران ایشان که یکدیگر حسد نمودند و بودند که در راه  
دین میزدند و بعد نمیشدند ایشان سرای ایشان را که بطرف اهل شام فرستادند و بعد  
آنجا بر مسلمات و بعد علیه محاسن مبارک خود را که سقند و طول دادند که نشین را

[illegible]

و تسلیم نمود و خدمت در مقام کربلای شریف از قنات قلب است ای مشهور است  
که جایز نیست گریان چاک کردن و جامه دریدن برای حسیله و در وید چنانچه از جناب  
سابق علیه السلام منقول است که فرمودند من در وقت فریاد کردن و جامه دریدن بریت  
و هم از حضرت منقول است که از آن حضرت پرسیدند از شخصی که جامه خود را بر پیشانی مبارک  
یا بر پشت مبارک خویش بد و پس حضرت فرمودند که باکی نیست و جامه دریدن بدستی که حضرت  
موسی جامه درید برادرش حضرت هارون و جامه درید بر فرزندش و نه شوهر بر زنش و زن  
جامه درید بر شوهرش و اگر شوهر جامه دریدن بد و و پاد بر فرزند پس کفار میباید چه مثل  
کفار و مسلم و نمازیشان خوب نیست بکفار و نه مسلم و توبه بکفته از آنچه کرده اند و اگر زن بوی  
خود را بخرانید یا بکند کفار و مسلم میباید اگر در خراشیدن خون در آید و اگر دست ببرد  
از زوجه باشد میباید که توبه کند و کفار و واجب نیست و تحقیق که زمان اولاد فاطمه جامه  
دریدند و سیلهای بر رویهای خود زدند از جهت حضرت امام حسین صلوات الله علیه ویر  
کسان که مقربان درگاه هدایت و غم و دودمان آخرتیشند جامه میتوان درید و مستحب  
در و میتوان زد در کتاب من لا یحضره الفقیه مسطور است که هرگاه که  
علی بن ابی طالب شهید شد امام حسن عسکری علیه السلام بر امن خود از پیش و از طرف چپ  
و در کفاتی که امام علی بن کریم خود او درید و بدو دستی که بر او جناب ایشان و غایت  
یا توبه و از این ظاهر میشود که آنچه شیخ صاحب دجری در سال خود نوشته که تا زمانی که میرزا  
رضه که در ایام عاشورا برای امام حسین صلوات الله علیه سیکته از خون و بکافاشتی از مات

شهادت و قساوت است چه کرستین بر آنحضرت و حبس و بیابانی نمودن معصنای اکابر  
مسئومه و دیگر که پاره ازان عترت انشا الله تعالی مذکور شود از بهترین عبادت است  
ما کرستین بر وی حسد است پس بنایت مستحق محمود است چنانچه در کتابی جناب  
صداق علیه السلام منقولست که چشمتی که هر یک در روز قیامت کرمان خواهد  
که چشمیکه در دنیا از خوف خدا گریسته باشد و ترشیمیکه چشم او از خوف خدا پرتاب شده باشد حق تعالی  
جسد او را بر آتش و فتنه حرام میکند و سر رخصه که بران اشک از خوف خدا جاری شود و بگوید  
یا ای و تار یکی عارض نشود و حبس یکمست و در پناه و زنی مست که از شک پس بستی که یک  
آن در ای آتش فرو می افتند و سبب کرستین یک بنده حق تعالی است را می بخشد و از جناب  
محمد باقر علیه السلام منقولست که هیچ فطره و خبر و یک خدا دوست از هر خطه اشکی نیست که بخش  
برای خدا و تار یکی شب بخیه شود و از جناب صادق منقولست که هر چشمتی که هست در روز قیامت  
کرمان خواهد بود و هر چشمیکه از بدن ناهمرازان پوشیده شده باشد و چشمیکه در عبادت حق تعالی  
پیداری کشیده باشد و چشمتی که در آتشی شب از خوف خدا گریسته باشد و ازین قیل و حدیث دیگر  
وارد شده و هرگاه که این دانسته شد پس نباید دانست که از حدیث بسیار روایات مستفیض  
چنان ظاهر شود که کرستین بر معصنای امیر حسین علیه السلام و تقویه دارای جناب آنحضرت بهترین  
که با و فقره دارست خود صادر ایام عاشوره که درین نزدیکی و بستان آورده پس باید خود را آماده و  
سازید برای تقویه و در بی آنحضرت تار کشاید و درین سیزده چنانچه ظاهر است نموده و  
تجربیات مسدود است که همین فقره و در بی آنحضرت پس می باید نمود که نیست غافل و غیور

اشکلی از چشم شما بر آنحضرت جاری شود که در آب آن میارست و وسیله نجات در آنست و رنج  
است و این قولیه سبند سبزه نور و روایت کرده است که حضرت امام جعفر صادق علیه السلام  
علیه فرو کردی ز راه بدرستی که آسمان کرست بر زمین صلوات الله علیه چهل صبح  
بخون زمین کرست چهل صبح سیاهی و قباب کرست چهل صبح سبزه و کسوف و کوه پیاپی  
شدند و از هم پاشیدند و دریا بجزش و فرو رفتند و ملائکه چهل ذره بر آنحضرت کرستند و زنی از  
هنی نهم حساب نکرد و روغن نمایی و سر کشید و غوی خود را شانه نکند و تا سر عید انقدر  
بر باد علیه اللغه و العذاب را برای آوردند و پوسته مادر کردیم برای مصیبت آنحضرت  
و عدم علی بن الحسین چون پدر بزرگوار خود را دیکر و القدر میکشید که ریش مبارکش  
در آب دیده داشت و غشیه و مر که آنحضرت را بر آن حالت میدید باز کرده او میکشید و ملائکه  
که ز دست بر آن امام شهید اند کرد برای او میکشید و یکریه ایشان بر جان میاد و مر که در جوار  
آسمان است از یک یک کران میشوند چون روح مقدس آنحضرت از بدن مطهرش مفارقت کرد  
بهسم نفرزد و بر می کشند و آن حضرت نزدیک بود که زمین را از هم شکافد و چون جان  
پید عبد الله بن زیاد و یزید بن معاویه علیهما السلام از بدن محسوس اینها رفت جنم بخروشید  
و اگر حق تعالی امر میکرد و خدایه داران جنم را که آن را محسوس نمایند مر که بروی زمین بود و چون  
و خروش آن میوخت و اگر آن را خست پیدا کند مر آنهم مر که بروی زمین بود و دست میبرد  
و لیکن باور است که خداوند عالمیان و خاندان آن را بر خیره دارند و چنین مرتبه عباد  
خود را بداده که در قیام مفارقت رویتاورد و خدا که جبرئیل علیه السلام را پیش داشت و زبانه او را

کرد و آن را ساکن گردانید و بدستی که چشم گریه دهنده میگفت بر حضرت میخوردند بر قافلان  
آنحضرت و اگر محتسبای خدا بروی زمین بنشیند و در توبه بیند و بگوید مسیح دیده از خود  
محبوب نیست و مسیح گریه نبرد خدا پسندید و توبه نپذیرد که بر آنحضرت بگوید که بر آنحضرت  
فرمود و در هر روز آن حضرت یکصد و یکصد نماز صلوات الله علیه کرده است و باری تعالی  
نموده است و در همان حضرت رسالت پناه صلوات الله علیه کرده است و حق اینست  
مادر کرده است و در قیامت مسیح بنده محنتور میشود و دیده او گریان نباشد مگر کسیکه در حد  
حسین هم گریسته باشد که محنتور میشود و در قیامت با دیده خندان و بشارت باو میرسد  
از جانب خداوند عالیمان و از مادر و نوادای از روی او ظهور میکند و خلایق همه در کس و پیغمبر  
و گریه کنند کان بر حسین این اند و همه خلق با مقام سبب نبی در ایشان در زیر رحمت الهی اند  
در خدمت آنحضرت نشسته اند و در حساب میسر کنند و لایکه نزد ایشان می آیند و ایشان را تکلیف  
و عزل نیست چنانچه ایشان با می کنند و میگویند که محال است صحبت آن حضرت  
بهشت نیست و ششم و نهمی آنحضرت خوشتر است از بهشت و حرمان ملکات برای ایشان پیام  
میفرستد که ما شوق ملاقات شما نمائیم رسیده است و ایشان به سیر و روانی که از بهشت  
آن حضرت دارند بر لایمی کنند که پیام ایشان را بشنوند و دشمنان اهل بیت را می بیند که بر روی  
او مثل میگرد و ایشان مانند این یکو کاران می بیند پس میگویند که منیت ما شماست که گفتند  
درین روز و دوستی ما با کسی که در اندیشه توفیق و از بی نجات و در پس از پاک و برای جهان  
و شیعیان ما پیغام از جانب زمان ایشان و حسنیه داران بهشتی ایشان می آید و



و برای ایشان وصفی کند نعمتها را که حق تعالی برای ایشان در بهشت مهیا کرده است  
ایشان در جواب میگویند که خواهم آید ان شاء الله تعالی نزد شما و چون جواب پنجم ایشان  
بجواب و علمای و خاندان بهشتیای ایشان می رسد میشوند که ایشان در خدمت آنحضرت  
و زیر پوشش نشاندن شوق اینها بملقات ایشان زیاده میگرد و پس این معنی را آنحضرت  
میگویند که بعد و سپاس خداوندی که قرع اگر احوال این روز را برداشت و ما را انجات داد  
از آنچه میترسیدیم پس ایان و شکر از بهشت برای ایشان همه های می آورند و این  
سوره میخوانند و مشغول حمد و ثنای حضرت رب الغر و صلوات بر حضرت رسول و آنحضرت  
میشوند تا داخل منازل خود گردند و بعضی نه تعات روایت کرده اند زید علی حسینی که می گفت  
که من چهار مولای خود علی بن موسی الرضای صلوات الله علیه بودم چون روز قیامت  
شد عرضی از صاحب معتقل حضرت امام حسین صلوات الله علیه را میخواند و این روایت  
رید که حضرت امام محمد باقر صلوات الله علیه فرمودند که هر که دیده ای او در صحبت عالم  
حسین صلوات الله علیه بنده پر پشه آب پر و ن آید حق تعالی کل آن او را پاره کرد و اگر  
ماند گفت در پاشند و در آن مجلس مردی ای که مدعی علم بود حاضر بود و بتسل نفس خود استقامت  
تمام در محنت گفت و بیخبریت میباید صحیح باشد و چگونه که ریتن بر آنحضرت و بقدر ثواب  
و استقامت با شما و باخته بسیار کردیم و آن مرد اگر ای و صلوات خود بگشت و در خواب  
یعنی در بهشت در بهشت آید و زبان بجزرت کشود و از آنها رند دست از گمتهای خربند  
و گفت چون شب از نزد شما مستم و در رخت خواب خود خوابیدم در خواب دیدم که گفتا

برپاشده است و مردم همه در یک صحرا جمع گردیده اند و ترانه های اعمال او بخیتند و در  
بر روی چشم کشیده اند و دیوانه های عریان گشته و نه آتش جسم را از دشت اند و در قهرای  
بهشت مایه جلوه آورده اند و در وقت تشنگی عظیم بر من غالب شد چون نظر کردم بجانب  
راست عرض کوثر را مشاهده کردم و بر لب عرض کوثر دو مرد و یک زن را دیدم که اینان  
و نزدیکان ایشان صحرای گشته را در غن کرده است و جام های سیاه پوشیده اند و میگرد  
از مردم پرسیدم که اینها کیستند که بر کنار کوثر ایستاده گفت یکی محمد صلیع و دیگری علی مرتضی  
زن فاطمه زهرا است صلوات الله کتم هر سیاه پوشیده اند و میگرد که میگردانی که امر فرمود  
عاشور است و در شهادت شهید کربلاست پس نزدیک فاطمه علیها السلام فرستم که  
ای دختر رسول خدا من شنیده ام حضرت از روی غضب بنظر کرده و گفت که آنرا میگردانی  
غیبت که چنین برصیت فرزند پسندیده من و از دیده من حسین صلوات الله علیه مظلوم  
از دشت این خواب پدیدار شد و در گفته ادم و پنهان که چه دم و اکنون از نماز بخت  
می طلبم که از تفسیر کن در گذرید و شمع میفرازد حضرت صادق صلوات الله علیه روایت  
کرده است که روزی حضرت امیر المومنین صلوات الله علیه نظر کرد بسوی حضرت  
زکریا صلوات الله علیه فرمود که ای حسین سبب گریه بر منی پس حضرت زکریا صلوات  
علیه گفت که من چنین می بینم ای پدر حضرت فرمود که بی ایفرزند گرامی و این باب بعد از آن که  
سبب سبب از او عارض شد روایت کرده اند که گفت روزی خدمت حضرت امام جعفر صادق  
صلوات الله علیه رستم حضرت فرمود که شری چند مرایه حسین صلوات الله علیه کن

چون شروع کردم حضرت گریان شد و من نیزه میخواندم و حضرت میگریست تا آنکه صد  
گریه رخا آنحضرت بند شد و بره ایت دیگر حضرت فرمود که بان روشنی در پیش خود بنشین  
و نوحه می کنی بکسی بخوان چون خواندم حضرت بسیار گریست و صدای گریه بان آنحضرت میر  
پرده بلند شد چون فارغ شدم حضرت فرمود که مرا که شری بخواند و در تیره حسین صلوات الله علیه  
و پنجاه کس را بگریه بهشت برود واجب کرد و مرا که چهل کس را بگریه بهشت برود واجب کرد و  
مرا که سی کس را بگریه بهشت برود واجب کرد و مرا که نهمه بخواند و خود بگریه بهشت برود واجب کرد  
و مرا که اگر نه نماید خود را بگریه و در بهشت برود واجب کرد و در اینجا بنده حسن از زبان جن شنب  
روایت کرده است که گفت در روز اول محرم نهمه تمام رسانا فرستم فرمود که ای پسر شنب یا  
زور تو کتشم فرمود که این روزیست که حق تعالی دعا و گریه را مستجاب گردانید در وقتیکه اگر  
فرزند طلبید و طایفه او را ندانند و در محراب که خدا بشارت میدهد بفرزاده پس مرا که این روز را ندانند  
و در دعای توسع استجاب کرده چنانچه دعای تو گریه مستجاب گردید پس فرمود که ای پسر شیعیان  
ما سی بود که اهل حالیت در زمان که شد ظلم و قتال و درین راه مردم میدانستند برای حرمت ایمان  
پس این است حرمت ایمان و دانشنامه و حرمت پیغمبر خوانده انشده و درین راه با و شنب  
پیغمبر و قتال کردند و زمان ایشان را اسیر کردند و سوال ایشان عادت کردند پس خدا یا مژده  
ایشان را مرا گریه پسر شنب را گریه میکنی برای چینی پس گریه کن حسین بن علی علیهما السلام که  
مانند که سفید بزمند و نهاده و نهاده اهل بیت او را با او شهید کردند که همکس در زمین شهید خود را  
و پیغمبر که گریستند برای شهادت او اسمانهای معجزانه زمین او چهل هزار ملک برای شتر

آنحضرت از آسمان بر پراته و چون زمین رسیدند آنحضرت شهید شده بود پس ایشان پست  
نزد قبر آن حضرت نمود و بیدار بود و کردار او میباید تا پیش آنحضرت قیام الی بعد طاهر و پس زیارت  
آنحضرت خوانند و در وقت جنگ شهادت ایشان این خواهد بود که ما را بحسین یعنی ای  
کشته گان خون حسین ای پیشین خبر داد و هر پدرم ز پدرش از جدش که چون مردم حسین صلوات  
کشته شد آسمان خون و خاک نریخت و ای پیشین اگر کسی بحسین صلوات الله علیه تسبیح  
توبه روی تو جاری شود حق تعالی بیست کنایان کبیره و صغیره ترا پادشاه خواند که باشد خواست  
ای پیشین اگر خواهی که باشد ملاقات کنی و مسیح کنای بر تو نباشد پس یارت کن حسین علیه السلام  
ای پیشین اگر خواهی که در غنای عالی بهشت ماکن شوی یا رسول خدا و همه طایفه صلوات  
علیهم همین پس نیست کن رفاکان حسین ای پیشین اگر خواهی مثل ثواب شهید ای که باشد  
باشی پس هرگاه که صحبت آن حضرت را یاد کنی بگو یا کیستی گفت مع هم کافور و فوز  
عظیمی ای منی آرزو میکنم که ایشان بی بودم و کشته میشدم و رستگاری عظیمی یافتم ای پیشین  
اگر خواهی که درجات عالی بهشت با ما باشی پس برای ما و ما اند و مناک باش از برای نادان  
ستاد باش و بر تو باد ولایت ما اگر روی سبکی دوست دارد و حق تعالی او را در قیامت با خود  
بگیرد و انداد میت مظهر خیریت فرمودن جناب سید الشهدا صلوات الله علیه از این مظهر  
بهشت که مظهر که در درجه بهشت و ششم و یکم خوانده شد پوشیده مانده که در درجه  
جمعه که شته فضیلت خوانداری و کسبتین برای حضرت سید الشهدا علیه السلام خصوصاً  
در ایام عشره محرم با الاجال معروض بیان آمده پس شک نیست که او علی است و نیز و نامش

از اوقات که صرف در توبه و استماع احوال مصایب جناب آنحضرت مشغول شود  
اولی و اوجریت و سرکارها که در آن ایامی، السبب مشاغل و نویی اتفاق استماع جمیع احوال  
مصایب آنحضرت تیرتیب اتفاق یقیناً و لهذا بخاطر قاصر رسید که این و سه مجد احوال آنحضرت  
با رعایت احتیاط از این آفات محبت صاحبان عرض نماید پس اینک بصیرت استماع  
و از آنجا که نصیبت آنحضرت عظیم ترین مصیبتهاست و از ابتدای آن شش روز تا آنوقت هیچ دینی  
جیوتی نگذشت که مصیبت او مثل مصیبت جناب حضرت سید الشهدا بوده باشد حق سبحانه و تعالی  
جمع اینای و اوصیای خود را قبل از وقوع حادثه جاکند اگر بلا معلی و وقوع آن حسبه در چنانچه  
روایت کرده اند که چون آدم علیه السلام زمین آمد بطلب اسر و زمین میگردید تا اگر آنحضرت  
کر بلا عبور کرد و چون داخل مسجد آن صحرای را دید خون خرن داد و در و با و آمد و چون مثل  
حسین بر رسید پایش بشک بر آمد و چون از قدمهایش جاری کرد پس آدم سر بسوی آسمان  
بلند کرد و گفت پروردگار او را جسیح زمین کردیم و نداده و الهی که این زمین من رسیده و حج  
زمینی ندادم حق تعالی با و وحی کرد که درین زمین بگریه من حسین صلوات الله علیه شهید شود  
من جو استم که تو را دیت و نداده و تو یک با ششی خون تو بر این زمین ریخته شود چنانچه  
خون او درین زمین ریخته خواهد شد آدم گفت پروردگار ایا او پیغمبر است و وحی رسیده که  
من میت و لیکن زنده زنده پیغمبر من است و بگریه من میت آدم گفت پروردگار گفته  
او گیت و وحی رسیده که زنده او بزیه بمون است کمال آسمانها زمین او را لعنت میکند پس آدم  
او را که لعنت کرد و از آن زمین بیرون رفت و حضرت نوح چون کشتی سوار شد و کشتی برآورد رسید

بهی هم رسید و گشتی بفرقت شد و نوح را رسد و هم عالم عظیم عار من شرف گفت پروردگار را  
میسیح زمین بن الم رسید و پنج دین زمین بن رسید پس جبریل نازل شد و گفت ای نوح این موضعی است  
که دین موضع خفته خواهد شد و فرزند زاده قائم ایما و فرزند بسترین و میا نوح گفت پروردگار که  
کشته او که خواهد بود وی رسید که نیرد لعن است کامل آسمانها زمین و اورا لعنت میکند پس جبریل  
اورا لعنت کرد تا گشتی از غرق شدن نجات یافت و بر جوی قرار گرفت و حضرت ابراهیم بر روی  
بجای کر بلا گذشت و اسب آنحضرت برود آمد از اسب در کردید و در سار کشتن بر شکلی آمد و گشت  
و غرق جاری شد پس شروع با استغفار کرد و گفت خدا و نما چه کن و از من سزا بهت که مستحقان  
عقوبت و تاویر شد پس جبریل نازل شد و گفت ای ابراهیم نای زودت قرار شد و است لیکن  
این موضعی است که نور دیده محمد مصطفی و فرزند پندیده علی رضی علیهما السلام دین زمین کشته شد  
بجور و جفا و خدا خواست که تو نیز دین علیه و موافقت نمایی و خون تو نیز درین زمین ریخته شود و اگر  
گفت که یا جبریل که خواهم بود و قال او جبریل گفت نیرد علیه و اهل آسمانها زمین و لوح ظم اورا لعنت  
میکند پس ابراهیم دست برداشت و آل ملعون را لعن کرد حق تعالی اسب آنحضرت را انجمن نمود  
و لعنتی که ابراهیم میکرد و این میگفت ابراهیم آن اسب خطاب کرد که تو سپید این است و  
لعن آن چه گفت برای آنکه بنویسی آن لعن ترا بر زمین زدم و از تو نجات کشیدم پس برای  
حضرت اسماعیل که سفندان او را در کنایه است بخوراند پس فریاد می و جزا داد که که گشت  
از دین و دست که در موضع چرامی کند و در چند دینان را بکند و آب میسر آب می باشد  
پس اسماعیل علیه السلام با حق تعالی مناجات کرد و سبب این حالت را از پروردگار خود

[illegible]

قال او كيت باو گفت نزد عیسی که اهل آسمانها و زمین اورا لعنت می کنند سلیمان و حسن  
 بر داشت و بر قال حضرت لعن کرد حضرت عیسی و محمد و چون باغاریان بیاحت پیغمبر  
 بحرای کربلا عبور کردند چون داخل آن محراب شدند و خواست که از آن محراب چون رود پیش  
 بر سر راه ایشان که عیسی اهل دنیا و علیه السلام فرمود کای شمشیر از راه برآید و شمشیر خنجر آمد  
 و گفت نیکندرم که ازین محراب چون روی لعنت کنی قال حسین هر عیسی که گفت حسین بگو  
 علیه کیت که گفت من زنده و پی صلوات الله علیه می فرستد زنده علی علیه السلام  
 گفت کشته او کیت شمشیر گفت زید علیه القه که خوشایان و فدا کانت و او را گفت کشته  
 خود صادر ایم ما شوره و عیسی است و عیسی در پشت و زید علیه القه یکرو و در میان آن  
 میگفتد و پیشرو و شد و ایشان از آن زمین پرور و فتنه و بعضی که گفت معتز و زید علیه السلام  
 بن قیس و است کرده اند که گفت چون در خدمت حضرت امیر المومنین علیه السلام ایستاده و بعضی  
 بودم و اول عمر رسولی آمد و آت و طایفه ای از ایشان که اصحاب آنحضرت بر سر آب تواضع می کردند  
 و تسبیح ایشان را در دست داشتند و تواضع می کردند و بر سر حضرت امیر حسین علیه السلام گفت که ای  
 مراخص منند ما که بروم حضرت فرمود که بر ایستاده گری پس آنحضرت با عیسی از آن توبه  
 ساقان کرد و فتنه بعضی شمشیر را بر آن کرده و شمشیر را از پیش آت بر داشت و عیسی از ایشان  
 با من بسم الله چون خبر فتح حضرت امیر المومنین صلوات الله علیه رسید و عیسی که از آن توبه  
 بدست کفری که از اصحاب کشته امیر المومنین حسین فتح یرکت حسین شده و است که دست او  
 کنی سب که توبه و صیت حضرت فرمود که بخاطر او دم که حسین او را بر سر بحرای کربلا لعنت



نیکو کنند و او را لب تشنه بنهید گردانند و بعد از شهادت اسپیش بر م کنند و بسوی خیمه ایل پست  
رسالت پناه صلی الله علیه و سلم دو دو فریاد کند و گوید لا اله الا انت که فرمودی منم و خود را  
گردانند از جناب صادق علیه السلام است که فرمودی جناب امیر المؤمنین علیه السلام فرموده که ای  
حسین ما لماست که مردم بر تو اند و بنی نعل جناب امام حسین صلوات الله علیه عرض نمود  
که خدایتو شوم خال کن که چگونه خواهد بود حضرت فرمودند می دانم آنچه شما می دانید انبیا و پیغمبران پیش  
از تو گمان محبت تو رسیده بخی انداخته اند که جانم به دست قدرت اوست که بنی کسیر خون ترا بنه  
ریخت و خواهند توانست که ترا از دین بگردانند و او پروردگار ترا از غلط تو محو نماید حضرت امام  
صلوات الله علیه فرمود که حسین پس است مرا و تو هم مشو و که مرا که امام حسین صلوات الله علیه  
معلوم بود که در زمین کربلای محلی شهید خواهد شد پس چرا در آن زمین رفته خود را بدان مسلک انداخت  
و حال اینکه حق سبحانه و تعالی میفرماید لا تَلْقُوا بَأْسًا يَكُنَّ إِلَيْكُمْ إِلَى التَّهْلُكَةِ  
تو برو که بر صاحبان عقول سلیم معلوم است که چنانچه بعضی از مخالفین شرعی میگویند که است  
بیان دنیا و اوصیاء سایر بنی آدم همچنین بعضی از مخالفین منصفی از اینهاست و ایکن  
که قتل کردن طفل یکپناه حق سبحانه و تعالی بر هیچ بنده کائن حرام گردانیده و با وجود این حضرت  
امام حسین را تخلیف کرد و اینکه پس خود را فدای حق نماید پس چه استبعاد است در اینکه حق تعالی  
امام حسین صلوات الله علیه را تکلیف ساخته باشد که خود را بکشتن و بهر سیمای نظر معجز  
بعضی حادثات که دلالت میکند بر این که برای مرگ می انداخته باشد علیه السلام صحیح را  
خدا نازل شده که بر طبق آن از بنده ای امامت تا وقت وفات عمل نماید و از آن تجاوز نکند

و ایضا هرگاه بر شخصی ثابت شود که در تقدیر حق سبحانه و تعالی چنین است که او در طاعت حق تعالی  
پس شک نیست که استخوان او در آن زمین با شش از قصه عقل خواهد بود و حال او در قصه عقل نیست  
کسی باشد که از موت گریزد و در دست او قول حق تعالی کافیت قل لیت الموت الذی  
نقدرون منیه و انما فی حکم حق تعالی که جایز باشد که جناب محرم از شرف  
اراده و عقل عارف کننده در تقدیر حق تعالی فرزند نایب در وقت تمام حجت کند و رویت که عثمان  
بن عیسی در خواب دید که در زمین کربلا از محلی که عیسی علیه السلام در آنجا بود و اینکه پدرش در کربلا ای محلی  
و گفت که بنوم فرزند خاتم تعالی تقدیر خود را در باب من جاری کند و مرا حرکت دهد و می  
توهم شود که مرا که امام حسین علیه السلام بمقرب خدا و بجز گوشت رسول خدا باشد پس چگونه  
او تعالی را دارد که امام حسین صلوات الله علیه و آله و آتش عظیم که قرار کرد و دشمنان  
خود را با و مسلط کنند زیرا که در بعضی جهای مابین منصفه نمود رسید که حق تعالی اقراران و کلام  
خود را از تهذیب آن پیش از آن وقت موافق قدر و منزلت سر یکبار میباید میباید از او اجابت  
تخلی این با بخلق خود را برساند و بر خلق خدا ظاهر شود که ایشان با الاستخاف و ترس  
و بمانند نبردند و از آن تشریح بلامرغ لازم نماید و تفصیل احتیاج بوجه حسن قبل از این که ازین  
کرده که ازین بجهت لال میباید انداخته بطلب می پردازد و شرح معنی رسیدن طاعت  
و درین شهر است و دیگران روایت کرده اند که چون حضرت امام حسن صلوات الله علیه  
برای من حجت اتمال فرموده شیعیان در عراق بکوت آمدند و عریضه بخندست حضرت امام حسن  
نوشته که در صفا چه را از خلافت قطع کردیم با شما بچست میکنم حضرت آنوقت صلاح در آن

نماز و نیت ایشان را حجاب گردانید و امر بصبر فرمودند چون معاویه بغداد را دید و میخواست در بغداد  
 رجب سال ششم از هجرت بنید ملعون نامه نوشت بموسی و یونس بن عقیب بن ابی سفیان که از جانبش  
 ماکم مدینه بود و مضمون آنکه باید که از امام حسین صلوات الله علیه عید صیدین عمر و عید صیدین اکبر  
 عید الرحمن بن ابی بکر را پس بیعت بکبری و مگر که از بیعت امتناع نماید سرور ابرای من بکشتی بنده  
 مستقره چون خبر بیعت گرفت از آن حضرت بولید رسید و میاد خود را کرده و گفت خدا نخواهد  
 که من حسین صلوات الله علیه فرزند رسول انبیا را کشتنم و خواهم که در چند روز جمع دوی زمین  
 بنده و چون کس فرستاد که حضرت را طلب نماید حضرت بر سر تریه جدا شد و رفت و چون  
 حضرت را در خانه یافتند برای دیدن بزرگواران گفت خدا را شکر میکنم که از دستش بر رفتن  
 او و چون او را شدم چون حضرت در آن شب نزدیک قبر مطهر امیر مومنان گفت السلام علیک  
 یا رسول الله انا الحسن بن فاطمة و حاکم و ابن و حاکم سلام خدا بر تو باد  
 رسول خدا منم حسین پسر فاطمه فرزند فاطمه زهرا و وسطی الذي خلقني في امك اسم  
 فرزند زهرا و تو که ابودریغ نامت خود سپردی فاطمه هم با بنی الله انتم و قد خلق  
 فی و صنعونی و لم یحفظونی یا بنی الله کرده با حسن ایشان که بر این کوزه و این کوزه  
 مرست را و معاویتهن کرد و هذه شکر و ای الیک حق القاتل و این نکات  
 نسبت فرستادن بر تو و تو را طاعت غلام پس مشغول بنام و عبادت کرد و با جمیع بزرگان  
 خود بطاعت کرد که قیام نمود و صبح بخانه رحمت مشغول بود و چون شب یکم شد از روضه مقدسه  
 جدا نمیداد و رفت و چند گفت نماز کرد و چون از نماز فارغ شد گفت اللهم هذا قبر

نَبِيِّكَ مُحَمَّدًا وَأَنَا بَيْتُ نَبِيِّكَ خُداوند این شجره پرست و من فرزند پیغمبر تو و محمد  
حصه منی من الاخر ما قلنا علیک و بر العری رود او است که میدانی اللهم انی اعط  
المعروف و انکر المنکر و خذ من فیلهما را دوست میدارم و بدیدار دشمن  
بدارم و نهان منی نمایم و انا استلک یا ذا الجلال و الاکرام بحق القرون  
هیه الا اخرت لی اله ما عولک رفیع ولی توک رفیع و از تو سوال میکنم بیک  
بطال اگر ام حق این شجره که درین قبر است که اختیار نمایم یا نهی آنچه که رضای در رضای رسول خدا  
پس از یک معنی و زاری نمود به حضرت قاضی اکامات شجاعت کرد و چون به یک سلسله  
می شد سر بلند کند و در بر نهی شکست به اندک خود که داشت تا که آن امام مظلوم را خواست به  
در خواب دید که حضرت سالت با کردی و میخواست از یک مقرران که بدو در آن حضرت حاضر کرده بود  
نزدیک آنحضرت آمدند و حضرت پیدای آن سید شهادت و بر گرفت و بر سینه خود چسبیدند و  
و دیده او را بر میداد و گفت یا حسنی یا حسین کافی است که عن قرب مر ملا بد آمدن  
مذبحا بارضی کرب بلاه من عصا بته من امی ای حسین و سید  
حسین شنیدند و دو باره که ترا در محلی که ملاقاتن جدا کنند و در خون خود دست و زاری کردند  
کردی که دعوی کند که از دست من نه و انت هم ذلت عطشان لا شقی قطران  
لا تروی و در حالت غلبه ای و ترا تب مضاعف مع ذلک بخوت  
شفا عقی یوم القیامه و یا جمال سید شفاعت از من دست برداشته لا انا اللهم  
شفاعتی یوم القیامه و خدا در روز قیامت ایشان را از شفاعت من محروم کرد

حییی بحسین وان ایاک وامکت واخلک قدسوا علی دهم مستاقون  
المیلت ای نوریده وای سبز پندیده من پرده مادر و برادر تو آید اندر مساقی نقای سرت  
نورای تو از وان لکت فی الجنان درجات لن تالهالا بالشمادة و تزدید با من  
خان منزلت و در جندست که میز شهادت با نایب سی پس حضرت امام حسین در خواب آمد  
تفحیر و از منی نظر حال عیدیم المثال جدا می شود و گفت یلجدا اهل ما حید فی  
الرجوع لا الدینا فخذی المیلت و ادخلنی معک فی قبرک ای جد بر کوه مریدیا  
حاجتی نیست و مریدان خود و تفرخ و بر و زهر انرا غلامی و حضرت منبر بود که ای نوریده ترا بکشد  
بغیر از بر کشتن بسوی دنیا تا شهادت فائز گردی و در بر جند سعادت برسی پس حضرت  
سید الشهداء با نوح و هم از خواب بیدار شد و بخت مراد جست نمود و آنچه در خواب دیده بود با لیت  
خود نقل کرد و در آن نور مسیح خانه و او و برده ای زمین نبود که غم نوزیاده از غم اهل میت باشد  
و صدای گریه و نوحه از اهل میت ان حضرت بلند شد پس حضرت امام حسین علیهما السلام نمود و ایضا  
سفر کرد و انید و در میان شب بر سر تربت مطهره و خود را طافه منبره و در قدس نور برادر خود اما  
حسن صلوات الله علیه رفته بر اسم و دل عقیام نمود و صبح بخانه متقدم بر کشت که روانه  
شود در آنوقت محمد بن حنفیه بخدمت آنحضرت آمد و گفت ای برادر گرامی سزیر ترین خلقی ترا  
من و ترا از همه کس بدست ترمیدارم و برکن لازم است که آنچه خیر تو در آن دارم بس من  
رسانم و چون کنم و حال آنکه تو برادر بزرگوار منی و بمنبر له جان و دل دیده نمی و بزرگ اهل میت راست  
و امام و پندای منی و طاعت بر من واجب است و حق تعالی ترا برین شرافت و فضیلت آفرید

فرا بهترین جوانان بهشت گردانیده است و من صلاح ترا و دان میدادم که از چنین بزرگوار  
جوشی و از شهیدان و دینی گزینی و به او یحیی و یونس و موسی و رسولان بسوی مردم بهرستی و مردم را بتوبتی  
و دعوت غایب اگر بر تو جمیع خود آنچه مکنون خاطر تو باشد بیل آری و اگر طاعت کنی که بخت پیاده  
خود باشی تیرم که در یکی از بلاد شوی و گروهی از مخالفان نمایند و جان سببین تو و اطمینان تو که گفت  
جانم است در موضع گفت و در آن حضرت منم که گوی بر او پس در یکا تو گفت غایم گفت اگر تو  
بکن و دوران و تیر که اگر مردم بجا آید و پو غایب سلوک دارند و توبه و این شکوای آن سبب  
پس و چه نواز و دلهای سیم و غمهای صمیم دارند و اگر در اختیار کار تو استقامت نیاید توبه که بسیار  
یا با ناست و مستطوف است با شرف حق تعالی بیان تو درین داستان حکم کنی کنند حضرت فرمود که  
بزرگ اگر مسیح پاسبی و چایانم باز بهریت غم اسم که پس بحدیث سخن قطع کرد و بسیار گشت  
و آن امام مظلوم نیز گشت پس فرمود که ای برادر تو ای سید ما که نصیحت کردی و خبر خوبی  
کنون عازم که مسطر که دیدیم و همای این سفر است و ام و برادران و فرزندان و شیخان خود را  
با خود ببریم و اگر تو خواهی در مدینه باش از جانب من جاسوس باش بر ایشان و آنچه سماع شود  
بمن بگو پس این قولی پس بنده مقبل حضرت امام مآثر علیه السلام و ایستاده که چون حضرت  
امام حسین علیه السلام را ده نو که از مدینه طریقه پرورن رود و محدثات نبی ماسم جمعند  
و صدای خود را می بلند کردند آن امام مظلوم چون ناله و پشیمانی ایشان را شنید  
مژده خود که شمارا بخند سو گندیدم که بگریه دست از جرع و قیالی پرور بدین محنت  
و در کان جگر و حلقان گشتند و ای سید و برادر ما چگونه خود را اگر بدواری شرح گشتم

رسالت است که نشان تو بزرگوار می بخت اگاهی از بیان پایه و ن می رود و ما چنان رسالت  
 یکدیگر در راه جهنم کار تمام نشاقتان نمیدانم که کجا متنی شود پس نوحه و سوگاری  
 برای چه روز بگذردیم بخدا سوگند که این روز خودمانند روزیست که حضرت رسالت از دنیا  
 رفته و روزیست که حضرت امیر المؤمنین علیه السلام شهادت رسیده و مانند روزیست که حضرت  
 فاطمه زهرا صلوات الله علیها از دنیا رحلت نموده و مانند روزیست که برادرش حسن مرتبه  
 شهادت رسیده و مانند روزیست که قریب به یکصد و شصت و هفت یا نه از خدا جان  
 نهای تو که از اشی محبوب قلب مومنان و اشی یادگار بزرگواران پس کی اینهای آنحضرت  
 آنه و شبیون بر تو رو گفت که ای سیدم ای زوریده من که در خوف منتقم که جهان پر  
 نوحه میگردند و قطب را از دمی دور گیران بر تو است کرده اند که حضرت سید الشهداء عازم  
 گردید که از مدینه بیرون رود ام سلمه زوجه طاهره حضرت رسالت پناه زود آنحضرت آمد  
 و گفت ای فرزندانم مرا اند و مناک کرد و حق بیرون رفتن خود بسوی عراق زیرا که نزد  
 شقیه ام از بزرگواران که کفر میفرمود که فرزند و پسند من حسین درین عواقب فتنه ای  
 رنفاق و کفر شقیه خواهد شد و از چنانکه کن را که بگویند حضرت امام حسن و امام حسین  
 اعلم ذلک وانی مقتول لا محاله و لیس لی من هذا بدلی و او مقرر قسم نمود  
 که من نمیدانم که شقیه خواهم شد و مرا پاره از دهن منیت و بفرموده خدا حاکم سینا می  
 وانی لا اله الا الله الیوم الذی اقل فیة و بخدا سوگند نمیدانم که در چه روز  
 شقیه خواهم شد و مرا پاره از دهن منیت و اعرف من لقلتی و اعرف البقعة التي  
 فی

یها که مرخواه گشت و در کدام بقعه مدفون خواهم شد و اقی اعترف من بظیل من اهل بیت  
و قوابلی و شیعی و پیغم که با من اهل بیت من و نویشان من گشته و اید شد که خدای ای مادر بزرگوار  
جایی که در آن گشته و مدفون خواهم شد پس آنحضرت به دست مبارک بجانب کربلا دستاره نمود و بجهت  
زینبایست شهادتین کرد و فرموده شد تا آنکه گفت لشکرگاه خود را و کل شهادت در موضع دفن خود  
از اصحاب خود بام سبط نمود پس ام سبط فغان و ناله برآورد و در دیواره بگریه و آه و خروش خود  
ایا مایه قد شاه الله عزوجل ان بلی مقتولا مذی و حاطلا و عده و انا ایا و کربا  
حین مقدر شده است که من بگرد و ستم شهید گردم و قد شاه ان می می و مدعی  
و عاقبتی است درین چنین مقدر شده است و ایت و زمان و اطفال مرا سیر کرده  
از شهر شمر و یارب یارب کرد و ناله و اطفالی مذی و حین مظلومین با سوزین مقیدیت  
و چنین مقدر شده است که بعضی از اطفال را از منی کشند بظلم و ستم میرسانند و شقیقت  
خالج بدون قاصدا و لا معشا در خطبه استثنای نمایند و می نمایند که گفت که  
فرموده و بلند جلالی مقدر و مرتبه رفیع تر ازین داده است و در پیشه مبتکر و امام پس حضرت حسین  
صلوات الله علیه دست فسر زد کرد و قدری از خاک گرد برداشت و بام سبط داد و گفت ایما  
این خاک را در پیشه ضبط کن و در مکانی که سر و خاک منی نمونه بر آن من و کس را که غایب  
شده امام از جانب امام زین العابدین صلوات الله علیه ستوار است که چون آنحضرت فارغ  
گشتند بیرون رود و نویشان و ایمان طرد و ادع نمود و اعران و مستتران خود را بطلبها  
سوار کرد و خاسم فرزند امام حسن صلوات الله علیه را با میت و یک نفر از اصحاب اهل بیت خود



بر جلالت و بزرگواری که از جمله امتها بودند او بکر و محمد عثمان و عباس فرزند این امیرالمومنین بشمار  
آمد علیه و حمید الله پس مسلم بن عقیل و علی اکبر و امام زین العابدین صلوات الله علیه و علی صفه  
از جناب حضرت صادق صلوات الله علیه و است که چون حضرت پیدا شدند اهل بیت علیهم السلام  
از دست سواره پارسان رفتن و بجای بسیار از خاک که اطاعتهای محاربه و نزار و دست برآوردن  
بهشت بود بر سر آمد آنحضرت آمد و سلام کردند و گفتند ای محبت خدا بر جمیع طایف بعد از  
خداوند و برادر خود پرستی که حق تعالی بد ترا و برادر من مبارک باد و وایری کرد و اکنون ما را بپای  
تو فرستاده دست حضرت امام منبر بود الموعود حفرف و بقعنی التي استشهد  
فعلی بنی کربلا فاذا اوردتها قونی و عدو کاه و ثمان من منیف که می شناسد  
برای شهادت و دفن من مقدر فرموده است و آن که باست چون بان بقدر شریف برسم  
بر من ایضا که گشاده ای محبت خدا بر من که می خواهم بفرما که ما طاعت میکنیم و اگر دشمنی تیری با سوار  
تو بزم و فرغ خود ایتان از تو میکنیم حضرت فرمود که ایتان ضرری بن منی نوازند و ما سینه  
ما بجل شهادت و فرستادم پس اهل بیت را از میان من بخدمت حضرت آیدند که گفتند  
بید و روی بزرگوار با شیعیان و ما در آن تو ایم آنچه خواهم در باب دشمنان خود همیشه  
بفرمایید طاعت کنیم و اگر بفرمایید جمیع دشمنان تو را کاک کنیم بی اینکه عیب کنی و حرکت کنی حضرت  
ایشان را و مکر و دسیسه بود که بفرمود که کتاب خدا را که بر عهد انان شده و ید و حکم  
الموت و لو کنتم فی بر و ج میشد که مرا با که بپسید و روی با دشمنان را که بر عهد  
بوده باشند در قلعای حکم اگر من در جای خود توقف نمایم و بیرون بروم بپای و پس بپسیر

این ملوک گرامه استخوان کرده خواهند شد و من میگویم مساکن حضرتانی و سکویلا و قد  
اختارها الله يوم يروها الارض و جعلها متقلدا تشبها فيكون هم لها  
في الدنيا والاخرة مساكن خواهد شد و در قبر من در کربلا کشف تعالی ترا برگزیده است و در دیگران  
پایین کرده است و آن مکان شریف را بنا استیسیان من کرده اند و با کشت بسوی آن بنده با  
روحانیت و بنا هستند ایشان ساختن لیکن نزد من یابید و در روضه شنبه عاشور که در آخر کتاب  
من بنمید خواهم شد در کربلا در دقیقه احدی از اهل بیت من نمانده باشد که قصد کشتن او نمایند و  
مردم بای نیر بر نزد چسبان گفتند که ای حبیب خدا و فرزند حبیب خدا اگر آن بود که اطاعت امر تو واجب  
است و مخالفت تو ملامت جباریت است از این که کشتیم مع دشمنان را پیش از آنکه تو نزد حضرت فرمود که  
بخدا سوگند که قدرت ابرو دفع ایشان را داده و در قدرت غماست و لیکن بنحو هم که محبت مظلوم  
بر خلق تمام کنم و معنای حق تعالی اقیاد نمایم اعدایت و کینت حقن جاب سید الشهداء  
علیه السلام از که معطر بطرف در روز عید سیم محرم خوانده شد گینه مقبره درین روز  
حضرت رسول صلی الله علیه و سلم روایت که گفت آنحضرت در خانه من بخواب افت و حضرت  
امام حسین صلوات الله علیه آمد من او را مشغول میکردم که بگوید که بباد آن حضرت را بپایند  
پس بی کاری رستم و چون برگشتم دیدم که امام حسین علیه السلام بروی منگم آن حضرت نشست  
و بزنان آنحضرت بول میکند خواستم که او را بر دارم حضرت فرمود که بول درنده را قطع کن و بگذا که  
فانزع شود چون فانزع شد حضرت بر منگم خواب ریخت و در مناسحت و مشغول نداشتند چون  
بمسجد و رفت امام حسین صلوات الله علیه بر پیش سوار شد حضرت خبر کرد از او نهاده و در مسجد

بر دولت پس آنحضرت را دور گرفت و نماز کرد و پوشیده نمازگزاران است حال پرورتن باقی  
امام حسین صلوات الله علیه در نماز و لغت و شفقت جناب سید المرسلین صلی الله علیه و آله  
بمال حسین صلوات الله علیه آله حسین بوده و محال محال اصحاب آنحضرت را باید شنید که چه چشم بعد  
آنحضرت در دست جفا کاران این است ملاحظه بختها گشت آنیکو و صحرای کربلا که آب نیست  
و بارانی و آفتاب و آلوده و بیخ و بیخ آنحضرت است و نیش مار تیرت تمام و بیخ و آفتاب  
در اسیر کرده در قهر و آلوده و چون که در حقیقت بیرون آمدن آنحضرت صلی الله علیه و آله  
بطرف که بغرض میان آلوده و در کیفیت در حق آنحضرت بطرف صحرای کربلا بغرض میرانده و تامل آنکه  
در کلام طول واقع شود و لشک شود که در صحبت امام حسین صلوات الله علیه فرستاده و طاعت  
که حرف شود بین جفا گشت و تراب آن متجاوز از نهایت چنانچه قبل از آن که در پیشگاه و بیاید نیست  
آنکه چون حضرت امام حسین صلوات الله علیه فرستاده برافشان و اقرا و محذرات اهل بیت علیهم السلام  
از حیدر و صلی الله علیه و آله و سلم با راه که داده شده و جابر و در پیشگاه میفید و در و صحرای  
بسیار سیم و استخوانی و داخل که صحرای کربلا و چون جعفر و در و آلوده آن حضرت امام حسین  
صلوات الله علیه بطرف که و آنکه در آن آن حضرت در پیشگاه و در کربلا که صحرای کربلا  
در خانه سلیمان مجتمع شدند پس سلیمان گفت که بدستی که سوره پنجم و آلوده و جناب امام حسین از  
دیده بطرف که شریف بر و در پیشگاه و در خانه و تمام استخوان آن حضرت و استخوان  
پیر و کربلا آن حضرت ای پس اگر بغرض می در دست اتفاق کند که همه وجود حضرت آن حضرت  
و با دشمنان و اتفاق کند که شریف بر و در خانه و تمام استخوان آن حضرت و در خانه

میسند اید و آنحضرت را طلبید و شیوه کرد و عذر پیش گیرید و کشته شد و عثمان آنحضرت را قتل کرد  
می کنم و جانشانی خود را تمام آنحضرت نمایم پس اتفاق برای جناب امام حسین صلوات الله علیه  
فرستاد و قسمی بیکدیگر داد و پیش روی خدیجه و عثمان بن نفیسه که در طرف خود حاکم انجامست اچنان قتل  
بحال بودند و در نماز جمعه و عیدین با او حاضر میشویم همین که خبر توجع آنحضرت بسج ما رسید و از  
دارالامان خارج میکنیم و این نامه را نوشته است به عبد الله بن مسیح و عبد الله بن وائل خدمت آنحضرت فرستاد  
و بعد از آن بفضل و در نظر بسیار ی از میان کوفه قریب کعبه و پنجاه نامه نوشته است به جمعی از اهل کوفه  
بر جهت آنجناب در سال هجده و آنجناب به جوارین متوجه دمشق و ابان آن نیشته تا او یکدیگر بگویند  
تصدیه را در اهل کوفه مشتبه بقتلهایی قدم آنجناب خدمت آن حضرت رسید و همین نامه های توجع  
پرسیدند و بیکدیگر از دهن زنانه پیش آنحضرت بقیع شده و بر روایت شمع مفید از اهل کوفه نامه نوشتند  
و در آن مندرج بود **بسم الله الرحمن الرحیم** ارحم الراحمین ان علی  
شیعه من المؤمنین و المسلمین این ادبیت بطرف حسین بن علی علیه السلام  
از جانب عثمان و اما بعد می آید فان الثانی لا امرای الهجره غیره یعنی تقدم  
سینت از دم خود که طرف نه می فرستاد که عثمان در آنجا شام اندوخت و کردی در توجع حیات یکدیگر فاجعل  
تو العمل و السلام پس روی دعوت تمام خود را با برسانید پس در آنوقت جناب امام حسین علیه السلام  
علیه نامه نوشتند که حاصل مستوفی از این مسئله تا جایی تمامه و در آنجا رسیده است و فصل بود و خود  
و معتقدترین اهل میت نه و اما که مسلم بن عقیل است بطرف شام و در میانم پس اگر برادرین مسلم بن عقیل  
بن خواهد نوشت که عقیل و در آنجا بن تمام بطریق مضامین آنها اتفاق کرده اند و از آنکه عثمان

رویه انصوب تو ام شد و این نامه امراه مسلم بن عقیل کرده روانه گشت فرمودند چون حضرت  
مسلم بن عقیل که در کتب احادیث و تواریخ مسطور است بگوف رسیدند در خانه مختار بن ابی عبیده  
فرمودند شیعان که در بستان و داخل شدن حضرت از هر طرف توجه حضرت شدند و هر یک که  
از آنها پیش حضرت مسلم آمده حضرت مسلم را حضرت امام حسین صلوات الله علیه برای ایشان  
پیشروند و آنها باستماع سخن نامیکه میکنند و میگویند که تا آنکه خود را فرمودم به سبب حضرت  
سرفرو گشت و تا آنوقت حضرت مسلم خدمت امام حسین صلوات الله علیه بامتش بهر حضرت نوشتند  
در آن ارج نه و که صلاح در آن است که احوال آنحضرت روانه ایضوب شود پس چون جناب امام حسین  
صلوات الله علیه خود را مستحق شمرستی کرد و دید بدایت سید ابن طاهر خطیب و اوست  
و بعد از مدتی حق تعالی او را رسید اینها فرمودند که آنچه حق تعالی فرموده است بهیچ  
مسئولی و قوی نیست که با او تخلف کند و حرکت او متعلق به هر کس که بخواهد لازم کرد اینده و چه  
بیار خود آن و مشتاق لغای بزرگان خود گوید هم باشد اینها حق تعالی بپسندید و پسندید  
و حق تعالی بپسندید اینها را فرموده است که بفرودی بان بقعه خود نهم رسید که ای خیم  
که درین تنویری اعضای من پاره پاره خواهد شد و در صحرای کرمان و چاره نیست فرود آمدن آن بیک  
مقدور شده است برای این که او را اهل بیت بنفستار ضاوه و مدیم و بر طایع بهر خیمایم و عطا کنند  
بهترین جزوی بیکر کشنده کان هرگز از روی شهادت باشد و خواهد که جان خود را در راه نصرت ما دراز  
و سعادت ایمانی ناز کرد و با ما نیستی کرد که خود را روانه ایم انشاء الله تعالی بسند معتبر جناب  
صادق صلوات الله علیه منقول است که در شبی که جناب پیدانشده عازم کرد یکصد و بیست و نه سال

محمد بن حنیف یعنی اندر عنده حضرت آنحضرت آمد و گفت ای برادر تو دانستی که خود را کمالی که تو داشتی  
 چه بود و از خود دیگر قسم که تا حسین کنه اگر در کربلائی که حرم همدست عزیز اکرم خواهی بود و کسی تعرض  
 تو نمی انداخت حضرت فرمود که غیر قسم که زید مرا در که شهید گرداند و بحسب من حرمت کعبه ضایع شود و گفت  
 که پس کباب من برده یا نه و باید بشود که کسی بتو دست نیابد پس حضرت فرمود که فلکی در میان کرم چون  
 سوزد حضرت فرمود که مستتران را با یکدیگر چون خبر محمد رسید بیا بانه آمد و بزم مستتران او و خود صحبت  
 ای برادر من و صد کرد و بدوی که درین امر اندیشه کنتم قل بی فرمود و بی قال فاحداک علی الخ و  
 عا جلا محمد بن حنیف گفت پس خبر غرض شد که این فرمودی و فرمودی شوی قال اتانی رسول الله  
 بعد ما فارقنا اللهم سین صلوات الله علیه فرمود که تو هستی حضرت رسالت اینند و این  
 فقال ناحسین اخرج فان الله قد شاء وان وال قتله و فرمود ای حسین برو  
 که حق قتال تو اینست که در راه خود کشته شد محمد بن حنیف گفت انما لله و انا الیه و ارجو  
 فما معنی حالت مولا النساء معك و انت تخرج علی مثل هذا حال  
 تو این سفر فرمودی زمان خود را با خود سپری فقال ان الله قد شاء ان یرا من بی  
 حضرت فرمود که حق قتال نخواهد که ایشان را از سر بیرون این میدان ملاکسند و که حضرت امام حسین  
 از کربلا آمد باغ سیوم شهنودی آنچه صل غنم از بهرت بود و در میان من حضرت مسلم و زید  
 رسیدند بود و گفتی روایت کرد که چون آنحضرت تعلقه رسید فرمودی بخدمت حضرت آمد و سلام کرد حضرت  
 فرمود که زابل کدام جلاد کی گفت زابل که خود حضرت فرمود که اگر در دین نزد من بی آمدی مرا بیست و نه مرتبه  
 لعن خود و ششای خودم که کلام را داخل میشد و چگونه می باشد پس از بیای تو اند که در علم آتی نشود

ما نابعهم این که گفته اند شدید این طاعت و ایت نموده که چون حجاب امام حسین بخاک  
 در آنجا قبله خود چون از خواب بیدار شد فرمود که در وقت خواب دیدم که لایق من گشته  
 و بگوید انتم کسرت عیون و المنا بالشیخ یحیی بن محمد بن الحنفیة شاعر بیت  
 بود که شاعر بسوی بهشت عزت میفرمود فقال له انه على ما ابد قلنا على الحق انما هو  
 که اگر گفت ای پدر ما بقدر ما که ما بر تو نیتم فقال بی ما نی والدی الیه مرجع النجا  
 بهشت فرمود که ای فرزند گرامی بخدا و دیگر که بگشت بدکان بسوی دست مکنید و بگویند که بگویند  
 فقال یا امه اذن لا ینالی بالموت علی اگر گفت پس زمر که گفته شد چه دیدیم  
 فقال الحسین خذ الله ما بنی خیر ما خیر ولا عن طلب حضرت نه  
 صابر بنی یزید بهشتین یزیدی که پسر از جانب پدر رسید چون میفرمود که بگویند و میگویند  
 و بگویند که میگویند حضرت آمد و سلام کرد و گفت این رسول الله را چه بجا میآورید و پسر  
 فقال الحسین و یحیی ما ابا هريرة ان بنی امیه اخذوا فی حضرت  
 و سمعوا عنی حضرت و طلبوا و می حضرت حضرت فرمود که ای ابی مسیه که  
 بنی امیه را گرفته پس بگریه و دست بر خیزم و فرمودم و چون خواست که فرود  
 میزدند از آنجا چون آمدند و از حیدر بن سلمان و سید بن شمس و سید بن ابی  
 که چون از حال بیخ فایز شدیم بر حضرت تمام خود را بجهت امام حسین صدقات هدیه رسانیدیم  
 و نزدیک نشیندند و دیدیم که مردی از جانب کوفه پدیده چون پاهای حضرت را دید و راه را که پدید  
 آمد بر سر راه او رفته از مردی که فرمودیم که گفت از کوفه بیرون میایم تا دیدیم که مسلم بن عقیل و یزید

و پادشاهی ایشان را گرفته و در بزرگداشت ایشان حضرت بنیامین علیه السلام به دست آنحضرت فرمود  
 و این خبر در دست آنحضرت آمد و من کردم حضرت از احوال این قبیله ای بسیار آموخت و گفتم که  
 رَأَيْتُمُ اللَّهَ وَرَأَيْتُمُ الرَّسُولَ سَمِعْتُمُ اللَّهَ عَلَّيْكُمْ سَمِعْتُمُ اللَّهَ عَلَّيْكُمْ سَمِعْتُمُ اللَّهَ عَلَّيْكُمْ سَمِعْتُمُ اللَّهَ عَلَّيْكُمْ  
 که از شما خبر کردی که در کوفه مسکینان و مدوکاران نیست بلکه مطول است که در دشمن تو باشد پس بنیامین  
 را حسین صلوات الله علیه بطرف او و قلیل لغت شد و فرمود ما نزد آن قتل مسلم  
 نیستی که من مسلم بن قیس را به شهادت رسید پس بنیامین را که گشتن و پیشوایان میدهند قضا  
 والله ما نجمع حتى نصيحا لنا وندين ما ذاق بنی قیس در جواب آنها فرمود که ما را  
 نکردیم تا یکبار از دست من آن سعادتمندی که از آن ترنگی و چشید و این گشتیم فاقبل علیه  
 السلام فقال لا خير في العيش بعد مواعيد من غاب انا وحمي صلوات الله علیه فرمود که  
 نیست در نه گمانی من که بعد ایشان باشد پس در آنوقت او استیم که آنجا ب تقسیم رفتن دارد و بدین طریقی  
 روایت نموده که چون آنحضرت از منزل نزال روانه شد فرود آمد بن حضرت طاقت کرده سلام کرد و فرمود  
 من در این روزان بعد چگونه بطرف این که در میان حیفی های حال آنکه مسلم بن قیس را بقتل رسانید  
 جناب مصوم زمین حرف بگویی و در آنجا که بعد از آن فرمود و حمد الله مسلما فلقه صاندا  
 و روح الله و مریحانه و یخینه و رضوانه اما عندك قد قضي ما عليه  
 و بقی ما علینا حق تعالی هم که مسلم بن قیس را به دستیک حق تعالی و با رحمت مینایت خود برآید  
 بنیکو کاران فکر کرده اند و آنچه بر او بود بعمل آورد و آنچه برآست مانده است پس سینه نموده فاقبل  
 من تکتب الدنيا فقل نفعه انما هو في الدنيا فقل نفعه انما هو في الدنيا فقل نفعه انما هو في الدنيا فقل نفعه انما هو في الدنيا



پس خواب حق تعالی که برای یحیی در درختی نهاد و میاد و داده است شکایت که از او با همیست  
وان یحیی کن الازرق فتما مقدرا فقله حرم المراء فی المرقع اجل  
وان یکن الابدان الموت ان شئت و اگر چه بنا بر این چه کرده شده اند که در شهر  
بیزه فقبل اسر به بالسيف فی الله افضل پس است که مرد در راه خدا شکر کند شود و بعد از  
از بخار و ده شده و در بطن معتقد زول فرموده در آنجا که در پی از بی ملک و محنت محضت و ده گفت  
این رسول الله صلی الله علیه و سلم ترا می کند میم که برگردی قول الله بقدر الاصل  
الاشنة وحل السوف بنده که که میروی کرده بنوک نان و شمشیر جاتان و اگر آتیا  
که تر و طلبیده اند شقت فقال قبل از رسیدن تویی کشیده ان زمان دقت تو ایلی داشت و او  
پس قن تو به هیچ صورت معلوم نه ارد فقال یا عجل الله لیس یخفی علی السراج  
ای شیخ آنچه زبان خبریدی بر من پوشیده نیست والله لا ید عونی حتی یخرجوا  
هذه العلقه من جوفی بعد اس که در دست آید من برخواهند داشت دل برده و  
از اندرون پرورن رز و اذا فعلوا سخط الله علیهم من یدلهم حتی یکنوا  
اذ لفرق الا هم و چون مرا شنیدند که حق تعالی بر ایشان سخط کرده اند کسی که ایشان را  
ترین اینها گردانده بدایت یک چون برآید رسیدند خبر نهادند عجل الله لیس یخفی  
بیمختبر بود و آنحضرت را پیش مسلم بن عقیل در شیر تبرید در حالت غرقاوه بودند رسید  
این خبر و غرض از شنیدن آب از دهانه مبارکش جاری گردید و گفت اللهم اجعل لنا  
و تشعنا عندك من لا صکر یخا خداوند برای ما و برای ثقیان انزل یکوی

کردن و اجمع نمایند و بینهم فی مسکن من رحمتک ایاک علی کُلِّ شیء  
فکثر و جمع کن بیان ما و ایشان و طرقات جهان به رستی که تو بر هر چه قدری پس حضرت سجاد  
خود را جمع نمود و دست برد اما ناخبر قطع قتل مسلم بن عقیل و هانی بن عروه و عیسی  
بن یقین با خبر رسید که مسلم بن عقیل و هانی بن عروه و عیسی بن یقین را و شهید کردند و کشت  
خدا لَنَا مَنِّعْنَا وَ شِيعَانِ از یاری دست برد و شد قسین آجب من کس و لا نصرا  
فلیصرف فی غیر حرج هر که خواهد از جا بر آید و بر هر چه نیست جمعی که برای طبع ال منیت و شتر  
وینا آمده بودند نزد استماع و غیر مقرر کردند غیر از اهل بیت و جمعی که از روی بیان و تقنین اعتقاد داشتند  
انگشت نموده بودند پس از آنجا باز کرده در منزل شرافت فرو آمده اند چون صبح شد جناب سید الشهدا  
عظم کرد که غلامان و طواریان و اصحاب آنحضرت آب بسیار دارند و بحال و قوت تقی تعالی تو جگر تو  
انوار میان رفتند آگاه بروی از اصحاب آنحضرت گفت اَللّهُ أَکْبَرُ لَیْسَ لَکُم  
جناب امام حسین و بود که حق تعالی بزرگتر است لیکن در نیزه که چو آنکه کشتی گفت سر و دست شتر  
نمود و از شجاعتی گفتند ما سر کرد و جفا و رفت خواندیم و ایم تیار و نیزه و کوشای پیمان باشد که تمام  
آنحضرت چون معلوم کرد که طاعت لشکر است که پیداشد بجانب کوی که در آن حوالی بدیل خود  
که اگر بقبال حاجت افتد پشت بجانب کوه داده و مقابله نمایند چون نزدیک رسیدند حریفان  
با نوار سوار نزدیک رسیدند و در بین شدند که در برابر لشکر نیزه لشکر صف کشیدند حضرت فرمود که سران  
کرامت و جلالت را بپا کردند و در اصحاب امام کرام در برابر آن کرده شهادت انجام صفت کشیدند  
و چون شمع کرم و شهادت در آن خلیل صلات از آن شکو مشاهد نمود و اصحاب خود را فرمود که

ایشان را و چهار پادشاه را آید و مید و خود بنفس شریف متوجه گردید و ایشان را با ایشان  
سیراب کردند و درین زمان حسین بن نیر و اسکندر با استقبال آن حضرت ستاده بودند و حسین در راه با حضرت  
پیشرو ستاده و چون وقت نماز ظهر داخل شد حضرت بجای بن مسروق فرمود که از آن نماز گفت  
و چون وقت قضا شد حضرت سید الشهدا با از در و نعلین و در از چپ پیران آمد و در میان  
و در لشکر ایستاد و حمد و ثنای حق تعالی بخواند و پسندیده که بهای انس من نیامد بسوی شما مگر بعد  
از اینکه همه ای تمام از در و متولی و یکپای تمام پالی من رسید و نوشته بودید که البته با بسوی ما  
که ای و پیشروی ندیدیم اگر بر سر عهد و کفایت دستبند چنان خواند تا ز کینه و خاطر مرا مطمن کرد  
و اگر از کفایت خود برگشته اید و پیمانها را شکسته اید من بجای خود بر میگردم و بعد از آن زبان در کام  
خاموشی کشیده و جوابی نگفتند حضرت سوزن ما فرمود تا قاضی نماز گفت و با حرکت که اگر خواست  
با لشکر خود نماز کن حرکت من در عقب شما نماز میکند و حضرت امام صلوات الله علیه پیش نهاد  
و مرد و لشکر و عقب آن حضرت نماز کردند و بعد از نماز لشکری بجای خود برگشته و چون  
وقت نماز عصر شد باز حضرت پیشرو ستاد و بر و لشکر نماز کردند و بعد از نماز دوی مبارک خود را  
بجانب ایشان گردانید و خطبه داد پسند بود و گفت ایها الناس اگر از خدا ترسید و از حق بترسید  
و اگر امانت رعایت و بنعم کمال و محبت و ملاقه بر میسریم نزد او توبه و ایمان بخلاف امانت ازین  
کردی که باقی دعوی ریاست میکند و در میان شما جوید و عدوان ملوک چنانچه در کرای غنائی  
استند و برگشته است بر میگردم هر دو برابر گفت بخدا سوگند کن زمین و آسمان و هر دو از خوار  
حضرت عقبه بن سبجان را فرمود که خرمیگذاخت و در اینجا مست حاضر ستاد و چون فرمود

حضور بود از راههای کویان یوفا حرکت من اطلاعی بر این مأموران نداهم و از جانب این پادشاه  
شده ایم که چون ترافاطات نمایم از توجهاشوم تا از آمدن این پادشاهم حضرت مسعود و تانده ام  
با نیت راضی خواهم شد پس صاحب خود را حکم فرمود که سوار شوند چون بود بجای حرم مستر  
را بر پشتون بنده حضرت پادشاه در آرد و سوار شدند و خواستند که برگردند لشکر مخالفت  
بر سر راه آمد و مانع شدند حضرت با عرض خطاب کرد که احوال بهر تفری توشینید تا چه میخوای حرکت  
اگر بگیری نام مادر را میسر و البته تفریق در او نیست و در حق او و نیزه تعظیم و تکریم سخن بر زبان منتر  
و قد حضرت فرمود که مطلب تو چیست حرکت من خواهم ترا ببرد این پادشاهم حضرت فرمود که من حالت  
نیکم هستم گفت من نیز از دست بخارم چون سخن ریان ایشان بطول بجایه حرکت که من  
نشده ام که تا تو جنگ کنم اکنون اگر آمدن کوفه را منی نشوی برای دیگر بفرزاد من بر نام حقیقت  
حال با پسر زیاد بن حنیس بن حنیس و ده که بجایه چو تو بفرزاد اری مبتلا شوم حضرت بطرقت  
از راهگاه دیس میل به دست چپ کرد و روانه شد و آن لشکر شقاوت اثر نیز همراه شد و هر یک  
آن امام آمد و گفت یا حسین ترا سوگند میدهم که باین گروه ساقی نمای که گشته خواهی شد  
حضرت فرمود که مرا از هر که میترسانی کشته شدن در راه دین و شهید شدن از خود تودی خداوند  
آسمان و زمین متشای از روی ماست و من با هر خدا باین ساقان مقاتله میکنم و اگر کشته شوم  
پروانه دارم چون مرد است که سخن فایده ندارد و بشکر خود سخن کردید و حضرت مسعود را دید چون  
جمع شدند در آمدند و نماز بجا آورد و اگر دند حضرت سوار شدند و هر چند میخواستند که بجایه یکدیگر  
لشکر مخالفت کردند تا آنکه زمین کر بجا رسید پس امام حسین صلوات الله علیه مسعود را دید

که آمد و کربلا را زمین کرد و زمین است قتالوا اینم بیان رسول الله گفته ای فرستاد  
 رسول خدا قتال هذا موضع کرب و بلا پس امام حسن و محمد که  
 این موضع کرب و بلاست ههنا مناخ رکابنا و محط حالنا و مقتل جاننا  
 و مقتل و ما فدا این کل خون بهترین شهیدان کربلاست در آن حال از دور سوار  
 پیداشت چون نزدیک رسید بر امام حسین صلوات الله علیه سلام نکرد و نزد حضرت  
 سلام کرد و نامد بن زبانه لعین یا دوا چون نامه اکتودان ملعون نوشته بود که حسین در  
 این ~~موضع~~ در آن کتاب و با دانی نباشد کار بر تو تنگ کرد آن چون نامه این لعین خواند  
 صحنه او را در نظر حضرت خدا کرد و در آنجا فرود آمد حضرت فرود آمد که بگذارد و صیدی یا  
 در آنجا صید یا محل دیگر کتاب و با دانی داشته باشد فرود آیم حرکت که این زیاده و این مرد را  
 است مخالفت او نیست تو انیم که پس امام حسین در مقامی آن حضرت بفرمودند که آنجا فرود  
 آمدند و در آن محلات و محلات مبارک فرود آمد آن روز قبول می چهارشنبه و پچشنبه و دیم  
 ماه محرم سال شصت و یکم هجرت بود و قبولی روز ششم ماه مذکور بود چون بنیاد ملعون  
 که از جانب یزید عالم گرفت بود خبر رسول جناب امام حسین صلوات الله علیه زمین کربلا  
 شد و عمر سعد ملعون را امیر لشکر ساخته با چهار هزار مرد مجار به آن امام غریب فرستاد  
 بعد از آن عمر سعد ملعون را با چهار هزار سوار و نیزه دیند کاب را با چهار هزار و حصین بن نمیر را با  
 چهار هزار سوار و زده سوار و بعضی از روایات معتبره می هزار سوار و تیری فرود آمد و جمع  
 در موافق روایات بن خود و سعد و در روز ششم محرم در کربلا مجتمع گردیدند انجا سلام محمد و علی

مشغول است که چون با هم حسین صلوات الله برین کربلا برینا مبارک و درو محمد بن حنفیه داشت بسم الله  
الرحمن الرحیم من الحسین بن علی ابی محمد بن علی قمر بن قیل و من بنی هاشم  
که این نامه است جنسین بن علی سیدی محمد بن حنفیه و هر که نزد او هست از فرزندان بنی هاشم اما بعد فكان  
الدنيا كذا كن وكان الاميرة كذا كن اما بعد پس ایند که ترک خاکانی کریم و درون  
شهادت نهادیم و دنیا را چنان قرار دادیم که هرگز نبوده و نماندند باقی و دریم سیدانم آخرت را بیا  
اختیار کریم سید بن علی و من و ایت ندوه که جناب امام حسین صلوات الله علیه بر زمین کر بلا رسید  
اصحاب خود را جمع نموده خطبه در نهایت فصاحت و بلاغت ادا نموده و گفت انه قد نزل  
من الامر ما قد ترون کارای بخار سید که می بیند ان الدنيا يغتر ومتعكروت  
و دنیا زمار و کرده و بر همه زنده گانی بفرساید الا ترون الى الحق لا يعمل به والى الباطل  
لا تعاي وعنه و مردم دست از حق برداشتند و بر باطل معتقدند هر که ایمان بخدا و روز قیامت دارد  
باید که دنیا را دستنطاق لغای پروردگار خود کرده و زیرا که شهادت در راه حق مورت سعادت ابد است و دنیا  
با شکاران و استیلائی ایشان برای موشان بخرمت و خوار نموده پس منیر بن القین برخواست  
و گفت قد سمعنا هذا لله یا بن رسول الله مقاتلتك بمسكك شينه و همی  
خود رسول خدا انچه که در روی و گوشتك الدنيا باقیه و كذا فيه محمد بن  
لا شانا النهوض معك على الامامة فيها وینا که مرصیه با باقی بود و آینه گشته شدن در راه  
بر بقای بی دنیا اختیار یکدم و حال که سید رفتم قنای زید کا دنیا پس چگونه جان خود را فدا نمائ  
انکم پس غل این نافع برخواست و گفت این رسول الله بعد تو رسول خدا شوانست که محبت خود را در دل مردم

کرد و اندوخته از ساقان اسباب خود و محنت و استقامت و تابیلیاتی آنجا نهاد و در روزگار تولد  
 آنکسان و قاسطان و مله قان کشید و بکشد تا از جناحست یزدی و اصل گردید و آنست الیغیر  
 عند ما فی مثل قایل حاله و تویر لمر و باین کرده بسته گردیده ضمن نکست عهده و خلع  
 بیعتن ظن یضرا لا نفسه و الله مغن عنه سرگشت عهد نماید و خلع چیت نماید  
 خود و طور رسانیده و حق تعالی زودین باز است و انا علی ما ما و صا و کوا و ان من  
 و الاله و فاعادی من عاد الاله و باین نیت درست و موم صحیح اختیار تابعت و قبول  
 با او بستان تو و و بستم و با دشمنان تو بمن منسب با دشمنان ما فامشرفان بشتوان  
 شعت صغیرا و آنچه منسب ای جان و دل قبول یکدم پس سیرین صیبن برخواست و گفت فانه  
 ما بن رسول الله لعن من الله بک علینا ان نقابل من ید ین حق یقطع  
 فیه اعضا و اعضاء ای سنده رسول خدا حق تعالی تو نیت ناده است با که در پیش و پیج  
 کنیم و اعضاء با بار و باره شود و نکون جدک شفیعا یوم القیمه و چه تو در چه شای  
 باشد لا افعلم قوما ضیعوا ابن جنت بنهم سگای میبوند تو یکد فزنده و رسول خدا  
 ما ضایع که در نزد او ریاگری نهند او را لعل علما ما و ملا قون با لول و التوفی  
 ما سر جهنم را با ایشان نخواهد بود و ریا سنجیده ای ایشان که مذاب الیم و محنت و محنت  
 در حجم پس خرفت سید القصد ایشان را و فکر و جمیع الحسین و الله و این خوتنها مثل  
 پس نام حسین زنده مان و با دادن و اهل بیت خود را جمیع نمود فخر المظفر الیم و فی حقیقی مایه  
 بطرف ایشان بخت نظر کرد و مستی بر احوال ایشان نازد از گریست و در روزگار

مرحوم اما در شهادت جناب سید الشهدا و فرزندان و اقربای آنحضرت خوانده شد  
 ای برادران ایمانی و ای دوستان و معانی آنکه آنجا که جناب حضرت سید الشهدا صلوات الله علیه  
 بآن بتلاش شده و بجا آورده و تامل نمایند که اگر کسی از شما در وطن خود میارنجده واقع شود و بیسبب و بیوجه  
 و یاوری نماند استنبه باشد و زمان و دقت را در نظر آن همراه داشته باشد پس آن و برادران و اقربان  
 همه پیش او حاضر شده و او را حالی شود که غم و غیظ را بپایان و حالت شکلی که در شکل شیخ پدید میآید  
 و زمان او در دستران و در نظر آن دو میرفتند چه حالت دل او خواهد بود پس متین بماند که هر دو بی شهادت  
 و علم شما که جزیر کواره او را می بیند جناب سید المرسلین صلوات الله علیه و از او مسلم است که این  
 شهادت بر او مشرف و سزاوارتر و سزاوارتر است و در این بر روی کدام روز ناری و کرم و نام  
 و بقراری یکدیگر حاصل بعد از آن جناب حضرت سید الشهدا دست به قلم داشت و گفت اللهم  
 انا عسوت بهت چیل محمد اعدا و ذما غرت پیرویم فقلنا اخرجنا و طردنا و ذما  
 بجنایا عن حرم مسجدنا ادا و ذما کوه اعدا و ذما از حرم خود تعدات بنوا مینه علینا و  
 بنوا اینه و ما تعدی مینامید اللهم فاحذر احسننا و انصرنا علی القوم  
 الظالمین خداوند ما تو حق بار و از این سخن بگوید ای و ما را بر کوه استقامت گاران پس فرمود که در آن  
 مسجد گاران و یا نهیدین خود را باینان خود جاری بگردانید چون استقامت بیلان آید و بیداران و در آنجا  
 بسیار کم انداخته بیدار و دین خود را که با نوح و ستم و حشمت و قهر و عین از جانبین زیاده پیش هر خداوند  
 بفرستد آنکه ستمند هم که با حسین در اما مینائی با یکدیگر چون نام بر تو رسد بر ایشان بیاید از غیظ  
 اگر نزد ما گرای خواهی بود تر حشمت او چه دهه اگر از تو نمی آید دست از حالت بفرار و استقامت



بشهره العقیقه بگذارد و محمد طهون پندی بخت و نیای دلی استند ضابط ابدی را بر خود گذارند  
 عسکری مسعود و جنود نامحدود و خود را هرگز و کله و پا صاحب او آورند و تشریفین نزد یک کلاه  
 هدیه الله الله و گفت این بنوا حشا که اندک هستند از آن خواهر را زیاده که در بعضی در برادران خست  
 از قیله او بر و فخرج الیه جعفر و العباس و العقیان و نو علی پس جعفر و عباس  
 و عثمان و فرزندان حضرت امیر المؤمنین چون تیره فقاو اما نزدیک کشید و میخوای فقال الله  
 یا بنی احمق آمنون گفت چون ما در شما از قیله منت من ستمار امان و دم فقاو  
 که الله لعنک الله و لعن امانک که شد خدا را و نام ترا منت کند اقامت امان رسول  
 الله لا امان له و امان سیدی و فقه حضرت رسول امان سیدی شهادت ی عمر باخیر  
 الله امر کی فرکت الناس ثم خرجت غویم بعد العصر بعد از آن سواران و با صفا  
 آن حضرت آوردند و استعدای جنگ نمودند و وقت عصر بود و الحسین جالس امام رقبه  
 بجای بیفته و در وقت جناب امام حسین علیه السلام بر در دوازدهمین نشسته بودند و متوجه جنگ  
 شمشیر بودند از خلق بر آمدند علی بن حکیمه و سبغ غم و اندوه سر برافزای خود که داشته  
 بودند و در آن وقت حضرت امام حسین علیه السلام در آن وقت تان و تان حضرت

امام حسین صلوات الله علیه چون خود را شکر خالان شنید بجزست و حضرت الله و قال  
 یا اخی انسمع هذا و الا صوات قد اقرت کنت ای برادر این صدای جبر و جفا  
 شنیدی قال نا اعتاه رایت الساعة جدی محمد او ای علیا و ای فاطمه  
 و اخی الحسن و امام حسین فرمود که ای خواهر من و زنی که زیدم که هم محمد مصطفی و پدرم علی است

وادرم قاطعاً در سر برادر و همسرش بنی بر یک من آمدند و همه میفولون یا حسین امان  
 رایج الینا عن قرب و یکنون کدی سین تو وین و دی زو مله ای آه فاطمت زینب علی  
 دهما و صاحت و چون زینب خاتون این جزو دست فرایند لبانچه بر روی خود و فغان  
 له الحسین مهلا لا شمت القوم منا ای جزو سب کردن و زو دی دشمنان مبارک است و  
 کرد آن فقال له العباس بن علی یا اخي فاما القوم پس عباس بن جبریت برادر خود را  
 و عرض کرد که شکر خالق بار و ی آرد فتمس لثقال الركبت یا اخي حتی تلتفتا هر  
 حضرت و مود که ای برادر تو برو و نقول لکم ما لکم کما بداء لکم و فکنا کم  
 عما جاء بهم و زینب آن سوال کن که مطلب بیان این شویش هست فاما یم العباس  
 فی نحو من عشرين فادخلو فیهم و میر بن العین و حبیب بن مطهر پس با شش  
 سوار استقبال آید آن روز فقال لهم العباس یا ابناء له حکم و ما تريدون  
 حضرت عباس گفت که عرض شما از حرکت و شویش چیست قالوا فاجاءهم اهلهم و الامیران  
 فخرج علیهم کما ان کلوا اعلی الحکمة او تلحقکم کما کنته کم امر رسیده است که بشما  
 عرض کنیم اگر طاعت نمیکنید شما را ترور و مییم و الا با شما جنگ کنیم قالوا فلا نجعلوا  
 حقنا بجمع ان ای عبدالله علیه السلام فاعرض علیه ما ذکره و کما کنت  
 و کما فایستقام شمار بخدمت امام خود برسانیم فرقی ففوالله و اعلموا ان الله  
 بما نقول لکم و بین کشد که روز و جواب امام حسین ما مبارسان فافترق العباس  
 اساجعاً و کما الی الحسین بجمع پس حضرت عباس روز شد پیام شوم افلا حسین یا با شکر

رساند و وقت اصحابه بجا طوبی القوم و یعطونهم و یسکفونهم  
 عن قتال الحسین و دیگری رقای حضرت عباس علیه السلام را و عطف و نصیبی که کند و از قاتل  
 ام حسین نوح بیکر و نجاء العباس الى الحسین و اجزیه بما قال القوم حضرت عباس  
 رحمہم السلام را بخدمت حضرت عرض نمود قال الحسین ارجع الیهم فان استطعت  
 فان توخرهم الی غد و تدفعهم عنا العثیہ لعلنا نصلی ربنا اللیلہ و ندعوه  
 و نستغفره حضرت مسند بود که ای برادر اگر توانی ایشان را راضی کن که مجانبه نمودن او را  
 که سبب و دواعی عبادت پروردگار خود بجا آریم فهو یعلم انی قد احب الصلوات له و  
 قلاته کتاتہ و کثرۃ الدعا و الاستغفار لیراکم یستغفرون و متناقضان  
 و متناقضان و مستغفرون و مستغفرون متناقضان و متناقضان و استغفار و دعا و عبادت  
 بودیم و یک شب برای مناجات و تضرع برگاه قاضی امامیات عینت میفرمایم قطعاً  
 العباس الى القوم و رجع من عندهم و معه رسول من قبل عمر بن سعد  
 یقول انا اجلنا کما الی غد فان استسلم من حنا بکم الی اعیاد الله  
 بن زیاد فان اتهم فلنا بنا و ککم پس حضرت عباس فہ پیام حضرت ابان طایز  
 رسانید و در روایتی وارد شده که اول مناجات میبست مضایقه کرد تا اینکه از شکر  
 کافران خرد شد برآمد که اگر کافری از شما صلت طلبید صلت بیدیدید و بگریدید حضرت رسول  
 از شما یک شب صلت بنمود شما مضایقه میکند بعد از آن صلت یک شب و او از فوج محبیر  
 اصحابه پس ام حسین اسبابه و ناصح که قال علی بن الحسین قد نوبت منه لا سمع

هنا نقول لهم وانا اخذنا من بعض حشر الامم من العالين كعت دران و درين چهارم  
خود را برين كشيده اند و يك تن حضرت پيغم فتمعت الى لقول لا صحابه اتى على الله  
احسن النساء واحمد على السراء والفرأ شيدم كه بصواب خود كسيفت كه تا يكسرم برود و كا  
خود را بكيوترين تالاه و هميكنم زار برشت و در غار على ان ا كرمنا بالنبوة و  
علما القرآن و غمنا في الدين بابر ايكه كرايم و شتي در ابر سغري و مسته ان و با  
تعليم كروي و دين خود را ببا عطا كروي و جعلت كذا اسماعا و ابصا يا و اهدة  
و در اچشم نيا و كوششهاي شوا و دلهاي بانور و صبا نيتي فاجعلنا من الشاكرين  
پس كروان در ادر كسندگان اما بعد فاق لا اعلم اصحابا اوفى ولا خير من اصحاب  
به رستبكم من نبيد ام اصحاب و فاد ادر و نيكو كار تر از اصحاب خود و لا اعلم بر و اول من ايتي  
و نه ايتي كيزه و شايسته نزد حق تاس تر از اهل بيت خود فخر كبر الله اعني خير  
پس خدا شمار منبراي نيكو عطا كن از جانب من و لقد تركت في ما قد تركون و درين منزل  
است عاينكه شاه و نيايه الا اتي و قد اذنت لعمركم فانظروا جميعا  
في حل من شمار من عرض كرده ايدم و سجت خود را كرون نما كنو م ليس على كسر حرج  
ميتي بر شما سيج حرجي ميت هذا الليل قد علف كسر فالتخذ و جلايه  
يا و شمارا گرفت ميت به طوف كه خواهد برود فان القوم انما يطلبوني و كلفهم  
كواي المذلولوا عن طلب غيري كدين قوم مخالفين مراي طلبند و باسن كار و در و در  
در يابند و كيرا طلب مني نمايد فقام العباس و ما من اخوانه و ابناؤه و بنو اخوانه

وكتباء عبد الله بن جعفر قالوا لم تفعل ذلك لبقی بعدك پس خبر عباس  
و دیگر برادران حضرت و پسران حضرت و پسران سید ابن جعفر را  
و یکشنبه ظهر روز توبه انبی شوم کلاهی انالله بعد ذلک ابتدا خدایه بازویر که بعد تو  
زنده باشیم دست از دامن برنیداریم و جان خود را نهد کردن سعادت خود سید ایم فقال  
الحکیم یا بنی عقیل جبکم من القتل بمسلم بن عقیل فاذهبوا استمع  
فقد اذنت لکم من حضرت با و مسلم بن عقیل آورد و فرمود که شهادت مسلم بن  
مس است من شما را عرض کنم هر جا که خواهید بروید فقالوا سبحان الله ما یقول  
الماکان نحن خذل سفحنا و کیدنا و میدنا و این میدا لغامرو این  
نیاسید الا ینما ان سعادت ان کشته می فرزند رسول خدا مردم چگونه ما را گاشخ  
و بزرگ پسر فرزندان ستم خود را و سنده نیز خود را یاری کنیم و لایضیب معه لیسف  
و لم یقاتل معه بر مع والله ما نفعل ولا کمن سما نقدیک بالفتنا و اموالنا  
واهلنا و قاتل ملک حق خود مورد کینه اسو کند که از توبه انبی شوم تا برویم که بهر کافه  
بر روی و جان خود را فدای جان کرم و خون مخم که کرده ایم فاذا نحن قتلنا ذلک فقد قتلنا  
ما علینا و حجبنا ما لمنا ففجع الله العرش بعدک پس و تنیکه چنین کنیم ان  
حق ترا ادا کرده باشیم لغت خدا بر زبانی بعد از حق تو ندای و قام الیه مسلم بن عوفجه  
عقال انی عقیل عینک پس مسلم بن سحر برخواست و گفت یا من اری می نو دست بردارم  
با نقدنا الله فی اذراع حقک و اگر چنین کنم چه عذر نزد پروردگار خود بگویم لا والله حتی

بَطْعَنَ فِي صَدْرِي بِهِمْ نَجْدًا سَوَّكَدَ كَلَّزُ تَوْبَدَانِي ثَوِيْتُمْ نِيرَايِ خُودِ دَارِ سِينَايِ تَهْمَا  
وَرَوِيْمُ وَاضْرِبْهُمْ سَيْفِي مَا بَقِيَ قَائِمَةٌ فِي يَدِي وَتَاوَسْتُمْ شَيْخِي وَرَدِ بَسْت  
وَمَارَ اَزْ غَالِبِيْنَ تَوْبَرِي اِيْمُ وَكَوْكَرِيْكَسْ مَعَ مِلَّاحِ اَقَاتِكُمْ بِهِ فَقَدْ قَرَمَ بَا  
لِجَاهِلَةِ وَكَرْجِيْ مَدَانَةِ اِسْتِيْمُ نَسَبُ بَا اِيْتَانِ جَبْ خُودِ اِيْمُ كَرْدَ وَاللهُ لَا تَحْلِيلَ  
حَتَّى يَعْلَمَ اللهُ اَمَّا قَدْ حَفَضْنَا عَلَيْهِ سِرُّكَ لِلَّهِ قَسَمُ نَجْدًا كَرْدِ سَتِ زَارِي تَوْبَسِيْمُ اِيْمُ  
تَاغِيْبَانِدَ كَرْدِ حُرَّتِ پِيْمُ رَوَاوَرِ حَقِ تَوْرِيْمَانِي كَرْدِ اِيْمُ اَمَّا وَاللهُ لَوْ عَلِمْتَ اَنِي اَقْتُلُ نَفْسِي  
مُتْرَاحِيْ فَعَلْتُ ذَلِكَ فِي مَبْعِيْنِ مَرَّةٍ مَا قَامَ مَكَ وَنَجْدًا سَوَّكَدَ كَرْدِ اِيْمُ كَرْدِ مَقَاتُ  
كَشْتِ شِيْمُ وَسُوْجِيْ شِيْمُ اَزْ تَوْرِيْمَانِي كَشْتِ نَفْسِيْمُ فَكَيْفَ لَا اَفْعَلُ ذَلِكَ وَ اِيْمَا  
بِيْ فَنَكِهِ فَاحِدٌ تَوْرِيْمِيْ اَلْكَرَامَةُ لَا نَفْصَارَ لَهَا اَبَدًا وَحَاشَا اِيْمُ  
بِيْمُ بِيْمُ تَوْرِيْمَانِي كَشْتِ شِيْمُ اَزْ تَوْرِيْمَانِي كَشْتِ شِيْمُ اَزْ تَوْرِيْمَانِي كَشْتِ شِيْمُ  
بَنِ الْفِيْنِ رَحْمَةُ اللهِ عَلَيْهِ فَقَالَ قَالَ اللهُ لُوْدُ وَتَايِ قُلْتَ تَوْرِيْمَانِي كَشْتِ شِيْمُ  
حَسْبُكَ اَلْفَ مَرَّةٍ وَانِ اللهُ يَدْفَعُ بِذَلِكَ الْقَتْلَ عَنْ نَفْسِكَ وَحَرِّ  
النَّفْسِ مَوْلَا اَلْفِيْنَا مِنْ اَهْلِ نِيْلِكِ بِيْمُ بِيْمُ قِيْلُ رُوَا سَتِ دَكْتِ نَجْدًا سَوَّكَدَ  
كَرْدِ اِيْمُ كَرْدِ اِيْمُ كَرْدِ اِيْمُ كَرْدِ اِيْمُ كَرْدِ اِيْمُ كَرْدِ اِيْمُ كَرْدِ اِيْمُ كَرْدِ اِيْمُ  
وَمَحْمِيْنِ بِيْمُ كَرْدِ اِيْمُ كَرْدِ اِيْمُ كَرْدِ اِيْمُ كَرْدِ اِيْمُ كَرْدِ اِيْمُ كَرْدِ اِيْمُ  
وَرِغْنِ اِيْتَانِ دَاكَرْدِ اَزْ جَنَابِ اِيْمُ بِيْمُ اِيْمُ بِيْمُ اِيْمُ بِيْمُ اِيْمُ بِيْمُ اِيْمُ  
فِيْ تِلْكَ اَلْكَلْبَةِ اَلَّتِي قَتَلْتَنِيْ فِيْ صَفْحَتِيْمَا بَرَسْتِيْمُ كَرْدِ اِيْمُ كَرْدِ اِيْمُ كَرْدِ اِيْمُ

بنده کما کن به تنج جانشین خود باشد و عندی عمد زین تموضی و عهد من زین به چار و  
 من قیام منی و اذ اعترل ای فی حواء له و عندی مولا ای در العفاد به  
 که پدر عا لیتقد من در سیم که جانشین برای حضرت بر پا کرده بودند شریف و استند و نذر کرده  
 حضرت ابو ذر دست آنحضرت ماضی و هو معالج سیفو و نضله و آنحضرت شمشیر بر سر  
 پیکر و در مقام ایس منی و نه ماد مراف لک من خلیل امی روزگار پایدار و با بر تو  
 از طرف دوست آن که با هیچ دوست و ناکوئی کم لک کفر فی الاشراف و الاصل  
 چه قدر و شده و یار من طالب و صاحب قیل یار و مساجیان را بتسل آوردی و الله من  
 لا یقع بالبدیل و از سیکس بدیل اضی نشویدی و انما الامر الی الخلیل و از گشته بسوی  
 خداوند علین است و کل حی سالت سبیلی و مرزنده را به یک میروم در شین است  
 پس بجانب این شعرا و سده بارگرم نود و نه و اینک دانستم که غرض آنحضرت از خواندن شعرا  
 هست مخفی العبرة فودتها و لزمت المصکوة پس کریم بر من زود آورد  
 لیکن برای اضطراب زمان خود را ضبط کردم و عملت ان البلاء قد نزل و دانستم که بد  
 نازل شده و ان سرورتن بشکایت در و او و اما سمعتی فلما سمعت و چون من زین مآثر آن  
 سخنانی حشمت کینه داشتند و بی امراء و من شأن النساء الرقة و الخرج و از بندگان  
 رستق قلب می باشد فلم تملک لفسدیان و ثبت محروکها و بی حاسته حتی انتهت  
 میاب زدیده بر حشمت و از نه خیمه قرم آن حضرت رویه و قالت و انک کلاه لیست المون  
 اعد منی الیوم الحیوة و شبیه برادر دو گفت کاشش مر و در غرت به مر که ای کشیده مر

در جهالت مادر و نوبت بهم ماتت ای فاطمه و ابی علی و اخوی الحسن با خلیفه الما فی  
و قال لباقی مادر مظلوم از دنیا رفت و پدرم امیرالمومنین شهید شد و در من محبتی زهر اهل  
باک شد و تر کنون با دو کار در کانی پشت پناه بازماند کانی فطر الیهما الحسین و قال لها یا بنه  
لا تدین حلتک الشیطان ان امام مظلوم از شاه به اضطراب رسیده بود که ای زهر منم و در  
پشت خود کردن که شیطان را بر خود تسلط دهد و قال کون لک القطاک لئلا یسبک  
بحال او بگذارد و من او را بگذارد و البته خواب میکند یعنی اگر مرا با دست من بگذارد خود را بگذارد  
و قد تم قفالت یا ولایتا نفسا اعتصا یا فذلک افرح قلبی و اشد علی نفسی  
گفت این بیشتر دل را به روح میگذارد که راه چاره از تو مستطیع گردید و به ضرورت شربت اگر مرا بگذارد  
ثم لطمت وجهها و حوت الی حیبا و شغفه و خوت مقیثه علیها پس بیت نماز  
بر روی خود طباطبای زده و گریان خود را چاک کرد و به شش شده افتاد و ققام الیهما المحبین مصعب  
علی وجهها الداء و قال لها یا اختاه افقی الله و فخری بغراء الله پس بهمین  
برخواست و تاب بر روی خود نهاده و شهید و فرمود از خدا ترس و بقای من تعالی الهی باش  
و اعلمی ان اهل النار من یؤمنون به انک صیغ من من سیرت و سج تنفس روی من  
نهاده و میماند و اهل السماء لا یقوتون و اهل آسمان باقی میمانند و اهل النار  
شئی حالک الا وجهه و غیر از ذلک من تعالی حمد و مدح من قنای من است ای چیز  
و امی غیر منی و اخوی منی پدر من و مادر من و برادر من و برادر من و برادر من  
الرسول الله اسوة و حضرت رسول خدا که از شرف ملائک بود و در میان ما و بسیاری ازین



قبل من خطيروه وكنتم الغناه اني اقيمت عليك قريحه فني لا تشقي على  
 حيا ولا تفتي على وجهي ولا تدعي على بالويل والنبوه اي خدش من تركه  
 يدوم كمن من اتبع ابن عباس لم يزل يبارك عليه في كل يوم وخرشي وادبه كمن  
 نرجاه به اني اجلسنا عندي بعد ان حضرت خروجه من بيتي فوجدنا من اتبعه  
 برون سائيه يخرجون الى اصفهانه فامرهم ان يقرن بعضهم ببعض  
 وان يدخلوا كتاب بعضها في بعض فقلوبهم اليوم في وجه واحد  
 فوجدوا كتابها في غير ادرسان كيد يكرهون وراة ترور از زبان چمناسد و كرهيند  
 و خدق و در چمناسد پارسينم كرهيند و مشغول نماز و عبادت و قوت كريند فلما كان  
 وقت السحر حق الحسين و اسد چون وقت سحر شد امام حسين صلوات الله عليه  
 خواب رويده ثم استيقظ فقال لعلون ما دأيت في منامي الساعة فقالوا يا  
 الذي سابت يا بن رسول الله بعد از ان پدايشته فرمود كه مسح ميديدن كمن در وقت  
 چه در خواب و يدم اصحاب كشد كه بفرماي مسند رسول خدا فقال حرايت كما  
 قد شد قتل المتقني وفيها كلب اتبع مرا تبه اشدها على فرمود كه در خوابم  
 كه سكي خدش من حله كرهيند و ان بيان سكي افني بود كذبا و طردن كوان بر من حله سكي كرهيند و ان  
 ن الذي يقول قلى رجل امين من بين هؤلاء القوم كان راءم كان سكي كرهيند  
 قل من نود مني اشد ثم اتي ذاك بعد ذلك اشد في رسول الله و معه  
 جماعة من اصحابه فموا يقول يا بني شهيدك محمد پس و يدم كه قدم حضرت رسول

با خودی از روح مقدس برین آمده و بهمین گفت که ای مسند زاهد گرامی تو می شنیدی آل محمد و قتل  
استبشتر بک آهل السموات و آهل الصبح الا علی فلیص کن  
افطامه لعبدی محجل و لا تو خود اهل آسمانها و مقدسان طاهر علی با عجب  
آورده اند پس باید که بت نزد ما افطار نمای و در باب تمجیل کن نشو و کنایه ترای و هذا امک  
قد ترک من السماء لیاخذ د ملک فی قاهر و کنه حصر او و امک کلن  
نار شده و شیشه منبری آورده است که تو شیشه شوی خون تراوشی که در آسمان بر و فقط  
ما ناکیت و قد آتک الهم و قد افتریب الوجل من هذه الدنيا لا شک فی  
ذالک پس این است خواب من که دیدم و چنین دیدم که عمر من با خبر رسید و قریب است که  
زین جهان غل رخت نیام و اصبح الحیین حباً اختار به بعد صلوات العدا و چون  
ان روز طالع کردید بعد نماز صبح جناب امام حسین تنه لشکر روخت و جلوه و مانع لشکر  
سی و دو سوار و چهل پاد و بره ایی مشتاد و دو پاد و در جناب امام محمد باقر صلوات الله علیه  
گذا که چهل و پنج سوار و صد پاد و پس آنحضرت بفرین الفین را و بیست و شکر مائه او و چنین نظر  
بر او مبصره آن علم هدایت دشیم را بر او رخ و حضرت عباس را و خود که انش که چنانچه او خستند  
که آنکازان نزدیک صیام که امم مقرر نمایند و یک طرف باشد و برین بعد ملعون هم شکر  
استقامت خود را نموی که در کتب مسطور است عزیت او بعد از تربیت لشکر عمر سعد بعین چشم خود  
با نهایت تیری و پناه ملک پناه آن مقرب درگاه آله آورده چون امام حسین صلوات الله علیه  
و میانی ایشان مشاهده نمود و از روی رضا و تسلیم دست یازید و گاه خداوند علیم بر او رحمت و انید